

دوشیزه لمبتون

○ فاطمه صفوی



اشاره

چهره تاریخ ایران زخمهایی به خود دیده که عوامل استعماری با ابزارهای موجود آنها را آفریده‌اند. بسیار دیده‌ایم، خاورشناسان و دانشمندان زیرک یا زیرکنمای غربی را که به حقایق کاملاً آگاه‌اند و با برگزاری سمینارها، دروس و یا تدوین کتب در زمینه مطالعات شرق‌شناسی، اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی یا عناوین دیگر به اضمحلال ریشه‌های فرهنگی جوامع تحت سلطه خود می‌پردازند. متأسفانه برخی از رهبران سیاسی نیز با این به اصطلاح خاورشناسان همکاری کرده به منسوخ نمودن آثار هویت ملی خود مبادرت می‌ورزند. حتی برخی از روشنفکران نیز در اظهارنظر و گزینش خط‌مشی با آنها اختلافی نداشته، متقابلاً از تقویت و پشتیبانی اینان برخوردار هستند. از این روی ایشان نه به مسئولیت اجتماعی خود به عنوان روشنفکر عمل می‌کنند که «بیداری جامعه» از آنان انتظار می‌رود و نه به فریب اندیشه‌های این جاسوسان در کسوت «محقق» باور دارند.

از بررسی فعالیتهای اکثر ایران‌شناسان درمی‌یابیم که آنان هم از نظر موضوع مطالعه و هم از نظر رهیافت مطالعه، تحت هدایت دولتهای متبوعشان بودند و به میزان موفقیتی که کسب می‌کردند تشویق و تأمین^۱ می‌شدند. دوشیزه لمبتون هم در این جریان یک استثنا نیست. وی به پاس تحقیقات و بررسیهایش که برای استعمار نقش کلیدی داشت در هفتم دسامبر ۱۹۶۰ به کسب مدال «سرپرسی سایکس مموریال»^۲ نایل آمد.

حضور این بانوی انگلیسی در لحظه‌های شگفت‌انگیز تاریخ سیاسی معاصر این مرز و بوم توجیهی جز دخالت انگلیسیها در امور سیاسی ایران ندارد. سابقه این‌گونه رفتارهای سیاسی در استراتژیهای قرون گذشته انگلیس نیز جلوه کرده بود و پس از آن نیز از درون تاریکیهای

تاریخ بارها و بارها این تصاویر را دیده‌ایم. بینش سیاسی وی در مورد مسائل ایران بی‌شک بینشی استعماری است که در واقع در فرایند تکوین سلطه دوگانه سیاسی و تجاری انگلستان در نیمه اول قرن بیستم، با کنترل نفت ایران توسط انگلستان و بازپس‌گیری آن از سوی ایران، بارز شده، فصلی در تاریخ روابط دوجانبه به خود اختصاص داده است. وی با ارادت و اخلاص بی‌شائبه به منافع استعماری انگلیس با انجام مأموریت‌های محوله از سوی دولت متبوعش توانمندیش را در ایفای رسالت تاریخی خود در جهت اهداف انگلیس به ثبوت رساند. این عنصر زبردست MI6 - به قول انورخامه‌ای - فعالیت‌های خود را با ایجاد شبکه‌های اطلاعاتی، اجرای عملیات روانی و سایر اقدامات در ایران سازمان‌دهی کرده و از نتایج آن، MI6 را بهره‌مند ساخته است. در این نوشتار با جنبه‌هایی از عملکرد و نظریات لمبتون که در بازخوانی منابع موجود به نقش جاسوسی وی تأکید می‌شود، آشنا می‌شویم.

زندگی‌نامه

خانم دکتر کترین لمبتون (Dr. C.A. Lambton) یا (Ann Katherine Swynford Lambton) به سال ۱۹۱۲ در یک خانواده متوسط انگلیسی به دنیا آمد. پدرش «جرج لمبتون» (۱۹۴۹ - ۱۸۵۷) پرورش دهنده اسپه‌ای مسابقه‌ای و عضو باشگاه سوارکاران انگلستان بود. او تحصیلات عالی خود را در رشته زبان‌های شرقی دانشگاه معروف کمبریج به پایان رساند و به خدمت وزارت امور خارجه انگلستان درآمد و مأمور در ایران شد. او در ایران زبان فارسی را تکمیل کرد. ابتدا لهجه دختران تهران و تمام اصطلاحات و جملات فارسی را یاد گرفت. سپس به اصفهان رفت و در آن شهر نیز اصطلاحات اصفهانی و بختیاری را آموخت. در مراجعت از این سفر چون حادثه شهریور ۱۳۲۰ نزدیک می‌شد از طرف سفیر انگلیس در تهران مأمور اداره اطلاعات و مطبوعات سفارت انگلیس در ایران گردید.^۴ وی علاوه بر زبان فارسی به زبان‌های عربی و ترکی نیز به خوبی تکلم می‌کرد و لهجه محلی این زبانها را می‌دانست. به طوری که وقتی به فارسی حرف می‌زد مخاطبش نمی‌توانست تشخیص بدهد که او انگلیسی است.

وی از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ استاد زبان فارسی دانشگاه لندن بود.^۵ میس لمبتون وابسته مطبوعاتی «سربولارد»، سفیر انگلیس در تهران، فردی بسیار فراتر از یک وابسته مطبوعاتی بود زیرا در مورد ایران و تاریخ و قومیت‌های آن در حد استادی، با اطلاع بود. سربولارد در تمام کارهای خود همیشه به لمبتون تکیه می‌کرد و از او به عنوان مشاور عالی قدر در تمام مکاتبات خود نام برده است.

او اکنون در دهکده‌ای نزدیک لندن دوران بازنشستگی خود را طی می‌کند. چند سال قبل دولت انگلستان برای خدماتش به امپراتوری بریتانیا به او لقب «لیدی» اعطا کرد. وی از چند دانشگاه دکتری افتخاری دریافت داشته است. این استاد مدرسه علوم شرقیه لندن^۶ به مناسبت مطالعات و سوابقش، صاحب‌نظر در مسائل ایران شناخته می‌شود.

دوشیزه لمبتون چهره‌ای سفید، قدی بلند و اندامی نسبتاً چاق داشت. همیشه دامنی بلند می‌پوشید و در صورت لزوم چادر هم به سر می‌کرد. تابستانها گیوه می‌پوشید. وسیله تردد او در شهر دوچرخه بود و بسیاری اوقات نیز پیاده رفت و آمد می‌کرد.^۷

آثار و نوشته‌های لمبتون

از مهم‌ترین آثار او باید از کتاب مالک و زارع در ایران (۱۹۵۲م)، لغت‌نامه فارسی (۱۹۵۳م)، سه لهجه از لهجه‌های ایرانی (۱۹۳۸م) و ایران عصر قاجار (۱۹۸۷م) نام برد. گذشته از این دوشیزه لمبتون مقالات متعددی درباره مسائل مربوط به ایران نوشته در مجلات مختلفی انتشار داده است که مهم‌ترین آنها عبارت است از: شرحی درباره قم (۱۹۴۸م)، دوسیورغال متعلق به دوره صفویه (۱۹۵۰م)، جهاننداری سنجر بنا به شرح و تفصیل عتبه‌الکتابه (۱۹۵۷م)، جامعه اسلامی در ایران (۱۹۵۴م)، اندیشه‌هایی درباره آیین جهاننداری از نظر ایرانیان (۱۹۵۶م) و نصیحة‌الملوک و آیین شهریاری و تأثیر تمدن غرب در ایران (۱۹۵۸م).^۸

لمبتون بعد از ترک ایران دو کتاب درباره این کشور یکی به نام انجمنهای سری در مشروطیت Secret Societies and Persian revolution و دیگری اصلاحات ارضی در ایران نوشت و به چاپ رساند.

گفته شده که میس لمبتون سه ماه قبل از ترک ایران همه روزه به کتابخانه ملی می‌رفت و در آنجا مشغول مطالعه می‌شد. او در همان وقت اظهار داشته بود که مشغول نوشتن کتابی درباره تقسیم محصول بین مالک و زارع در ادوار مختلف در ایران می‌باشد. در این کتاب راجع به روابط مالک و زارع در ایران و چند صد نوع بهره مالکانه که مالک از زارع ایرانی می‌گرفت، اطلاعات جامعی تهیه شده که نهایتاً کتاب با عنوان مالک و زارع در ایران منتشر شده است.

علاوه بر این «آن لمبتون» توانست کتابی در دستور زبان فارسی بنویسد که سالهای درازی در اغلب کشورها تدریس می‌شد. لغت‌نامه کوچکی هم تألیف کرد که شهرت گرفت. به علاوه به صورت منظم مقالات پژوهشی تاریخی درباره امور دیوانی، اجتماعی و مالی ایران می‌نوشت که در Bsoas و دایرةالمعارف اسلامی (لیدن) و سایر مجله‌ها به چاپ می‌رسید. آخرین کتاب وی ایران عصر قاجار است (۱۹۸۷ میلادی) که توسط سیمین فصیحی‌پور ترجمه شده به ضمیمه

آن مطالبی در باب شرق و شرق‌شناسی و ایران‌شناسی دارد که در نوع خود خواندنی است. در اوایل ۱۳۲۲ میس لمبتون پیاده از تهران به اصفهان رفت. این مسافرت او ۲۴ روز طول کشید. در این مسافرت وی گزارشی ۲۷۰۰ صفحه‌ای تهیه کرد که همه آن به صورت کتابی خطی بدون شد. علاوه بر این در مندرجات برخی منابع تاریخی - سیاسی آمده است که وی متن قرارداد کنسرسیوم نفتی سال ۱۹۵۴ میلادی را ترجمه کرده است.^۹

استناد محققان به نوشته‌های لمبتون

تألیفات و نوشته‌های این محقق انگلیسی جزو منابع تاریخی و جغرافیایی درآمده است و محققان ایرانی و غیرایرانی با هر نوع نگرشی از آن استفاده می‌نمایند. برخی، مکتوبات وی را برای اثبات نظریات خود به کار برده‌اند و برخی دیگر به نقد نوشته‌های او پرداخته‌اند. «ابونصر عضدی قاجار» می‌نویسد:

مورخان ایرانی در دوره پنجاه و چند ساله استیلای خاندان پهلوی کمتر نوشته‌ای بی‌غرضانه درباره سلسله قاجاریه و روزگار آنان ارائه داده‌اند و اگر بعضاً چنین کاری کرده باشند من از آن آگاهی ندارم. آری واقعاً جای یک تحلیل خالی از حب و بغض در نوشته‌های آنها خالی است و به همین سبب برای دست‌یابی به چنین تحلیلی ناگزیر باید به آنچه که در این زمینه به قلم خارجیان گذشته است روی آورد. من (ابونصر عضد قاجار) در اینجا برای نمونه به نظریاتی که توسط خانم «لمبتون» انگلیسی درباره اوضاع ایران در دوره قاجاریه ابراز شده است رجوع می‌کنم. قبلاً لازم به یادآوری است که «میس لمبتون» هم سالها یکی از عوامل مؤثر برنامه‌های سیاسی لندن در ایران، بویژه پس از جنگ جهانی دوم بوده است و بی‌شک نمی‌توانسته در نوشته‌های خود جانب سیاست استعماری انگلستان را فروگذارد. اگر در نظر بگیریم که انگلیسها در دوران قاجاریه از هیچ اقدامی برای توسعه نفوذ خود در ایران و مقابله با نفوذ روسیه و جلوگیری از پیشرفت و ترقی ایران خودداری نکردند، می‌توانیم یقین داشته باشیم که او سخنی از روی مجامله درباره قاجاریه نگفته است.

وی در جای دیگری می‌افزاید: «دوشیزه لمبتون در کتاب خود به نام «ایران قاجاریه» که در سال ۱۹۷۸ در لندن منتشر شده چنین می‌نویسد: دوران قاجاریه در ایران که از ظهور آقا محمدخان تا خلع احمدشاه به طول انجامید سرانجام به استحاله این کشور از یک نظام سلطنتی اسلامی قرون وسطایی که بر شرق متصرفات خلفای عباسی حاکم بود به یک حکومت مشروطه سلطنتی مطابق با الگوی اروپای غربی منجر گردید. این دوران همچنین شاهد تحولات عمده در روابط ایران با همسایگان خود و قدرتهای بزرگ آن زمان است. از سوی دیگر پیشرفت تکنولوژی در غرب و شیوع عقاید آزادی‌طلبانه

موجب شد تا ایران نیز ضرورت ایجاد تغییرات مهم در داخل مرزهای خود را احساس کند. آنچه دوشیزه لمبتون در کتاب خود آورده کمابیش با واقعیت منطبق است و قصد من از نقل این مطالب یادآوری اوضاع و احوال سلطنت دوران قاجاریه و نشان دادن این نکته است که چگونه قدرتهای خارجی دست و پای آنها را برای انجام هرگونه اصلاحاتی بسته بودند و با این حال آنها توانستند وحدت ملی را حفظ کنند و سرانجام به کشور ما حکومت پارلمانی بدهند.^{۱۰}

در کتاب پارلمانتاریسم در ایران نیز آمده است: «دوشیزه لمبتون هم اساساً نهضت مشروطه را دارای هدف برپایی نظام پارلمانی نمی‌داند، بلکه معتقد است هدف مردم در این نهضت، آزادی در محدوده اسلام و نفی ظلم حاکم بوده است و علما هم با رهبری یک جنبش مسیحایی و غیرخشونت‌آمیز به دنبال انجام هدف اسلامی امر به معروف و نهی از منکر بوده‌اند و به گونه‌ای که حاکم به قدر لازم متنبه شود و حکومت عدل برقرار گردد و این امر به اقتضای زمان به مفهوم تا حدی مشورت با مردم یا نمایندگان آنان تعبیر می‌شد. اما حاکم ایده‌آل و صفات لازم برای او را هنوز به طور کلی در وجود پادشاه حکیم می‌جستند. لذا رهبران مشروطه از جمله علمای فعال هدفشان برپایی نظام پارلمانی نبود و آشنایی زیادی هم با آن نداشتند بلکه به دنبال اتخاذ روشهای نوین حکومتی توسط همان نظام سیاسی حاکم بودند تا از اعمال رژیم حاکم جلوگیری کرده ظلم را محدود و عدالت و امنیت برقرار نمایند.»

نویسنده کتاب سپس می‌افزاید: «رویگرد عبدالهادی حائری و نظر لمبتون در این زمینه قابل تأمل است؛ به نظر می‌رسد این اعتقاد که علمای فعال در نهضت مشروطه با مبانی پارلمانتاریسم و دموکراسی غربی آشنایی داشتند ولی هدف آنها ایجاد نظام پارلمانی به سبک غرب نبوده بلکه سعی ایشان برپایی نظام مشروطه پارلمانی در چارچوب اسلام و با اتکا به اصل اسلامی و بنیانهای دینی بود و از این حیث دیدگاه لمبتون درباره نقش علما نیز تا حدودی به واقعیت نزدیک است چرا که ایشان به دنبال دگرگونی اساسی و بنیادی نبودند بلکه درصدد نوسازی ساختار نظام سیاسی حاکم به منظور دفع ظلم و نفی استبداد بودند و این دیدگاه حداقل در ابتدای نهضت مشروطه درباره علما صادق است.» در جای دیگری از این کتاب اشاره می‌شود که: «دوشیزه لمبتون در تألیفی در باب انقلاب مشروطیت ایران معتقد است خواسته مردم و رهبران اصلی نهضت، مشروطیت یا دموکراسی نبوده است بلکه آنها صرفاً خواهان ایجاد پاره‌ای اصلاحات بوده‌اند.»

از نظر لمبتون آزادی مطلوب مردم در نهضت، آزادی محصور در محدوده موردنظر اسلام بوده است که منطبق با اخلاق و احکام اسلامی باشد. از دید او آنچه اساساً نهضت بدان اتکا داشت اعتراض علیه ظلم بود و این روایت که سلطنت با کفر باقی می‌ماند ولی با ظلم باقی نمی‌ماند هنوز در افکار وجود داشت و سرانجام مشروطیت به وقوع پیوست.^{۱۱}

نگارنده کتاب پارلمانتاریسم در ایران این نکته را گوشزد می‌کند که دوشیزه لمبتون با دیدگاهی

سکولار و با غفلت از نقش دولت انگلستان در انحراف مسیر انقلاب مشروطه، ماهیت دینی و اعتقادی رهبران نهضت به حاکمیت و قوانین شرع را عامل مخدوش گردیدن مسیر و اهداف انقلاب مشروطه دانسته است در حالی که هر پژوهشگری با اندکی مطالعه به این نکته پی خواهد برد که اساساً مشروطیت بعد از دخالت انگلستان از جنبه شرعی خود دور گردید و حتی نام مجلس شورای اسلامی را به شورای ملی تغییر دادند؛ لذا ادعای دوشیزه لمبتون در این باره نادرست است. نیز پوشیده نیست که هر دو جریان مشروطه‌خواه، اعم از مشروطه و مشروعه قایل به ایدئولوژی اسلامی بوده، خواهان انطباق قوانین با قرآن و اسلام و تعدیل ظلم و ستم از مردم، اجرای قانون و ... بودند. اینان مدافعان سرسخت اسلامی شدن کامل قوانین بوده از منافع غنی اسلامی (چون تنزیه‌المله، تنبیه‌الامه) تغذیه فکری می‌شدند.

همچنین در بخش دوم، فصل چهارم کتاب تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲۰ ذیل عنوان جنبش ملی شدن صنعت نفت، مصدق و کودتا، نویسنده پس از ارائه زندگی‌نامه‌ای از مصدق در تشریح فضای عمومی بعد از شهریور ۱۳۲۰ به جمله‌ای از لمبتون با این مضمون «از سایه شوم استبداد، نوعی خلأ معنوی بر جای ماند» اشاره می‌کند.

یکی از منابع درباره ایلات ایران مجموعه مقالات کتاب «آگاه» است که تحت عنوان ایلات و عشایر ایران انتشار یافته است. این مجموعه یکی از ارزشمندترین منابعی است که درباره عشایر ایران تدوین شده. عمده مقالات آن مربوط به جنبه‌های مختلف زندگی عشایر ایران است. در این مجموعه مقاله‌ای به نام «تاریخ ایلات ایران» از «آن لمبتون» ارائه گردیده است که به اختصار به تاریخ ایلات ایران می‌پردازد.^{۱۳}

ایل بختیاری نمونه‌ای از قبایل ایرانی است که اتکای به رؤسا و خوانین این قبایل در عصر افشاریه و زندیه و قاجاریه و بهره‌گیری از توان نظامی و نفوذ اجتماعی آنها، جز کشمکش و درگیری برای مردم ایران ره‌آورد دیگری نداشته است. دوشیزه لمبتون در این باره می‌نویسد: «در زمان قاجارها به غیر از خود قاجارها قدرتمندترین گروهها بختیاریها، اکراد، افشارها، قراگوزلوها، قشقاییها و اعراب فارس بودند. قدرت رهبران عشیره‌ای از نیروهای نظامی ناشی می‌شد که می‌توانستند در اسرع وقت گردآوری کنند و در صورت لزوم به کمک شاه بشتابند. هر چند که رؤسای عشایر بزرگ از سوی شاه انتخاب می‌شدند مع‌ذالک این اصل، اصل پایداری نبود و این رؤسا و رهبران طبیعی عشایر به شمار می‌رفتند. به طور کلی حکومت مرکزی نمی‌توانست به طور مستقیم نواحی تحت سلطه عشایر را اداره کند.»^{۱۴}

از دیگر منابع جغرافیایی می‌توان به کتاب تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری نوشته پروفیسور جن. راف. گارثویت^{۱۵} اشاره کرد که در نوشته‌های خود به دیدگاههای لمبتون امعان نظر داشته

است. «امیرمحمد حاج یوسفی» ذیل بحثهای مربوط به اصلاحات ارضی در ایران زمینه‌ها و سیاستها، وقتی به توصیف شرایط روستاها قبل از اصلاحات ارضی و نظام مالکیت می‌پردازد، در تبیین شرایط ناگوار روستایی به نوشته‌های لمبتون هم توجهی دارد. او می‌نویسد: «شرایط ناگوار روستایی مدتهای مدید بود که وجود داشت اما کمتر به آن توجه می‌شد و قبل از اصلاحات ارضی کمتر تلاش جدی و فراگیری در تاریخ کشور برای تحول در وضعیت روستایی و کشاورزی صورت گرفته بود.» وی می‌افزاید: «لمبتون معتقد است شاید این بدین دلیل بود که اولاً دهقانان ایرانی انقلابی نبودند و ثانیاً اینکه طبقات حاکمه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران از زمین جدا نبودند بدین معنا که وابسته به زمین بودند و قدرت و ثروتشان را از آن کسب می‌کردند.»^{۱۶}

همچنین عده‌ای از منتقدان لمبتون، کاستیها و نادرستیهای آثار وی را روشن کرده‌اند. کتاب مالک و زارع دوشیزه لمبتون مورد انتقاد شدید «پطروشفسکی» قرار گرفته است. افرون بر آن اشتباهات عمدی و غیرعمدی دوشیزه لمبتون در کتاب مالک و زارع کم نیست کما اینکه مترجم آن در پانویشت کتاب اغلب اشتباهات او را تذکر داده است. همین طور آقای «ابریشمی» در مقاله‌ای که اخیراً انتشار یافته متذکر شده است که دوشیزه لمبتون در فهرست منابع خطی مورد استفاده‌اش از مأخذی به نام خلاصه‌البلدان نام می‌برد و آن را از تألیفات حافظ ابرو برمی‌شمارد و به این وجه معرفی می‌کند «حافظ ابرو، خلاصه‌البلدان، موزه بریتانیا، شماره ۸۳۷۵ - ۱۰۶» در این مورد که اصولاً حافظ ابرو تألیفی به این نام داشته جای بسی تأمل و تردید است اما موضوع از آن جهت جالب می‌نماید که دوشیزه لمبتون در هیچ یک از صفحات کتاب و مطالب مندرج در پانویشتها از کتاب خلاصه‌البلدان که او به حافظ ابرو منسوب داشته بهره نگرفته نامی هم نبرده است.^{۱۷} دیدگاه لمبتون به طور عمده در دو کتاب مالک و زارع در ایران که به قلم آقای دکتر «منوچهر امیری» به فارسی ترجمه شده و کتاب اصلاحات ارضی در ایران پیرامون توسعه روستایی منعکس شده است. وی ضمن بیان تفاوت موجود بین نظام فئودالی و روش اقطاع و با اشاره به ریشه فقهی مورد اخیر می‌نویسد: «گرچه در اسلام ظاهراً مبانی اصولی در این زمینه وجود داشته است با این همه باید به خاطر سپرد که کتب فقهی اسلامی حکایت از روشهایی می‌کرد که کمال مطلوب به شمار می‌رفت نه روشهایی که مرسوم و معمول بود.»

دوشیزه لمبتون در دهه ۱۹۶۰ مسافرتهای متعددی به مناطق روستایی ایران کرده، ظاهراً دویست روستا و آبادی را مورد بازدید و بررسی قرار داده است. حاصل این مطالعات کتابی است به نام اصلاحات ارضی در ایران، بین سالهای ۱۹۶۶ - ۱۹۶۲ که نسبت به سایر آثار موجود در این زمینه غیر واقع‌بینانه‌تر است. و یک پژوهنده حتی با خواندن کتابی مانند ایران، دیکتاتوری و توسعه نوشته فرد هالیدی علی‌رغم پاره‌ای از نارساییهای آشکاری که دارد پی به غیرواقع‌بینانه

بودن تحلیلهای دوشیزه لمبتون می‌برد؛ اما عالمانه‌ترین نقدی که به نظر نگارنده تا به حال از کتاب اصلاحات ارضی در ایران به عمل آمده مربوط به محقق ایرانی است که ضمن مطالعه روستاهایی که مورد بررسی دوشیزه لمبتون نیز قرار گرفته بود به نتایجی مغایر با نظریات ایشان رسیده است.

فعالتهای اجتماعی در ایران

این بانوی انگلیسی قبل از شروع جنگ جهانی دوم به بسیاری از روستاها و قصبات ایران سفر نموده در هر روستایی برای خود دوستانی یافته با کمک آنها اطلاعات مؤثر و باارزشی کسب کرده است. مسافرتهای وی اغلب پیاده انجام می‌شد و در خلال سفر از نقاطی که لازم می‌دید عکس‌برداری می‌نموده است. در این مسافرتها همیشه یک کت و دامن کلفت از پارچه‌های پشمی ایران می‌پوشید و یک گیوه به پا می‌کرد که معمولاً روستاییان و چوپانان می‌پوشیدند و کلاه نمدی به سر می‌گذاشت. قیافه او طوری بود که در قراء و قصبات بیشتر به یک چوپان می‌مانست تا یک دختر انگلیسی. علاوه بر این یکی دیگر از دلایل موفقیت او در سفرهای متعددش به روستاها، آشنایی‌اش با زبانهای محلی آن مناطق بود. وی غالباً با مردم روستاها با زبان و لهجه خود آنها صحبت می‌کرد. وی روی دستگاه خرمن کوبی می‌نشست، در باغها انگور می‌چید و گاه با زنان روستایی پشت تنور زمینی می‌نشست و نان می‌پخت.^{۱۸} در لابه‌لای خاطرات افراد می‌توان سخت‌کوشی توأم با مهارت وی را در شناخت جامعه ایران دریافت. «علی آگاه» - که به نظر می‌رسد از ماهیت و اهداف لمبتون مطلع نبوده - می‌نویسد:

تصور می‌کنم تابستان ۱۳۲۸ بود و من ۲۴ سال داشتم و در دفتر بازرگانی و کشاورزی ام در رفسنجان نشسته بودم. قبل از ظهر بود که خانم بلندبالای خارجی با لباس بسیار معمولی و کفشهایی نظیر گیوه زمخت که به آن در کرمان «ملکی» می‌گویند و بیشتر کارگران و طبقات متوسط آن را به پا می‌کنند وارد و نامه‌ای کوتاه به دستم داد. این نامه از پسر عمه‌ام دکتر حسین مرشد، متخصص گوش و حلق و بینی بود که به توصیه استاد و همکارش دکتر حسن علوی نوشته شده و دوشیزه لمبتون را معرفی نموده بود که برای تحقیقات کشاورزی به رفسنجان می‌آید. و چون رفسنجان هتل و محل پذیرایی نداشت ایشان را به منزل بردم و پس از صرف ناهار گفتند به بازدید چند روستا برویم. وقتی گفتم جیب را بردارم گفتند نه پیاده می‌رویم و این کار در رفسنجان معمول نبود کسی در ماههای خرداد و تیر و هوای نسبتاً گرم و خشک آنجا آن هم ۲-۳ بعد از ظهر به روستا برود. چون خواسته مهمان بود ناچار به تقاضای ایشان عمل نموده و پیاده راه افتادیم. اولین روستا ۴ - ۳ کیلومتری رفسنجان بود،

بازدید و روانه دهات دوم و سوم که در ۶ - ۵ کیلومتری بود شدیم. عرق از سر و رویم می‌ریخت و چون وسایل دیگری در آن روزگار نبود یواش و به طوری که خانم نفهمد مشت مشت از هر جوی آبی که می‌رسیدیم آب می‌خوردم و در راه رفتن به زحمت خودم را به خانم می‌رساندم و همیشه یاد این ضرب‌المثل مشهور در گوشم صدا می‌کرد که «چه مردی بود کز زنی کم بود». در روستا خانم از نحوه کشت و زرع، میزان برداشت محصول، طرز تقسیم محصول بین مالک و زارع و میزان پرداخت به حمای و سلمانی، نگهبان و کدخدا و غیره سؤال می‌کرد. در یک جا از من پرسید در رفسنجان به نوک خیش چه می‌گویند گفتیم نمی‌دانم شاید اسم مخصوصی نداشته باشد. وقتی از زارع سؤال شد گفت «جوگ». آن وقت خانم اصطلاح برابری این لغات در فارس و خراسان و بعضی شهرهای دیگر ایران را ذکر کردند. در بازگشت با خستگی و کمی دویدن خود را به خانم می‌رساندم. وقتی که وارد شهر رفسنجان شدم دو نفر سلام کردند. خشکی دهان و زبان موجب شد نتوانم جواب سلام را بدهم. هنگامی که به منزل مراجعت کرده و جوراب را از پا درآوردم دیدم سرتاسر کف پایم آبله کرده است. فردا دیگر رودرواسی را کنار گذاشتم و «چه مردی بود کز زنی کم بود» را به فراموشی سپردم و جریان روز قبل را برای خانم تعریف کردم و قرار شد بازدید بقیه دهات و تحقیقات برای نوشتن کتاب «مالک و زارع ایران» به وسیله جیب و با برداشتن آب و یخ کافی انجام شود. دو روز بعد دوشیزه لمبتون با اتوبوس عازم کرمان و بلوچستان شدند و سالهای بعد خانم برای تحقیقات مشابه و نتایج اصلاحات ارضی به استانهای مختلف ایران سفر می‌کردند و من آرزو می‌کردم که محققان ایرانی هم این‌گونه کار کنند. در موقع مراجعت از رفسنجان خانم مخصوصاً سفارش کردند که اگر گذرم به انگلیس و لندن افتاد سری به ایشان بزنم و آدرس و نشانی دانشگاه لندن و تلفن خود را دادند. سالها بعد که چنین اتفاقی افتاد و با خانم و خواهرم مهین به آنجا رفته بودیم در دانشگاه لندن که رتم ناهار مهمان ایشان بودم و ایشان به نمایندگی انگلیس عازم کنفرانس اصلاحات ارضی در رم بودند. در مراجعت لندن برای دیدن بنده و خانم و خواهرم به محل اقامت‌مان آمدند و یک شب شام همگی را به آپارتمان خود دعوت کرد که مواد غذایی را شخصاً خریداری و به منزل آورده و در حضور خودمان طبخ و سرو کردند و چون نه تنها از لحاظ علمی بلکه از لحاظ سنی هم ارشدیت کامل داشتند ما همه به ایشان در کلیه مراحل کمک می‌کردیم. بعدها وقتی شنیدم که در کنفرانس رم آقای «سرهنگ ولیان»^{۱۶} به نمایندگی دولت ایران شرکت کرده‌اند بسیار افسوس خوردم. واقعاً ما چه کسانی را در مقابل چه کسانی به کنفرانسهای جهانی می‌فرستیم. سالها بعد این خانم در دانشگاه لندن درباره تاریخچه قنوات

یزد سخن می‌گفت حتی یزیدیهای حاضر در آنجا هم به اعجاب بودند که کمتر کسی در یزد هم این همه اطلاع را دارد. با اینکه در ایران تا حدودی کارهای تحقیقی می‌شود ولی آرزو دارم این عقب‌افتادگی به نحو مطلوبی جبران شود.^{۲۰}

«لمبتون» در خیابان خانقاه تشکیلاتی به نام «انجمن حمایت از حیوانات» سازمان داد و عده‌ای از شخصیت‌های معروف آن روز را به عضویت این سازمان درآورد. از جمله افراد سرشناس این جمعیت «عبدالحسین هژیر» بود. یکی از کارهای این انجمن به خصوص میس لمبتون این بود که در خیابانهای تهران دم اسبهای درشکه‌ها را که درشکه‌چی‌ها گره می‌زدند، باز می‌کرد. اغلب دیده می‌شد میس لمبتون چند بار دم اسب درشکه را باز می‌کرد و درشکه‌چی باز آن را گره می‌زد. همچنین سگهای ولگرد کوچه را مورد نوازش قرار می‌داد. روزی که می‌خواست از ایران برود، عبدالحسین هژیر در نامه‌ای به او از زحمات وی در سازمان حمایت از حیوانات قدردانی کرد.^{۲۱} در آن آشفته بازار جنگ قدرت، این مدافعه و حمایت از حقوق حیوانات جای بسی تعجب دارد. رد پای همین مدافعان حقوق حیوانات در شنهای به جا مانده از این توفان سیاسی دست‌ساز خود آنان مشهود بود و چه بسیار حقوق این ملت که نادیده گرفته شد و گردی بر احساس این مدافعان حقوق حیوانات نشست. جالب‌تر اینکه هژیر، دوست دیرین اشرف پهلوی از لمبتون به خاطر زحماتش در این انجمن حمایت کرده است.

توانمندی لمبتون در جذب نیروهای توده‌ای

محمود طلوعی^{۲۲} در فصل پنجم کتاب خود ذیل عنوان توده‌ایها به نقل از احسان طبری می‌نویسد:

«بزرگ علوی»^{۲۳} از نزدیک‌ترین یاران دکتر ارانی و سردبیر «مجله دنیا» بود و به همین جهت پس از دستگیری گروه ۵۳ نفر به هفت سال حبس مجرد محکوم شد. بزرگ علوی از مؤسسين حزب توده بود و در اولین کنگره حزبی به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. آقا بزرگ شخصیت انعطاف‌پذیر و دوگانه‌ای داشت و در حالی که از رهبران ارشد حزب توده به شمار می‌رفت با انگلیسیها هم روابط نزدیک داشت و سالها معاون و دستیار اصلی «میس لمبتون» دیپلمات معروف انگلیس در مرکز تبلیغاتی انگلیسیها در ایران به نام «خانه پیروزی» یا Victory house بود و ماهانه پانصد تومان که در آن تاریخ معادل حقوق یک وزیر بود از انگلیسیها دریافت می‌کرد. بزرگ علوی را «مصطفی فاتح»^{۲۴} عضو ارشد ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران به میس لمبتون معرفی کرده بود. آقا بزرگ علاوه بر حقوقی که نزد انگلیسیها برای خود دست و پا کرده بود احسان طبری را هم به وسیله

مصطفی فاتح در شرکت نفت استخدام کرد و احسان ضمن سردبیری روزنامه ارگان حزب توده سرپرستی یک نشریه تبلیغاتی شرکت نفت انگلیس و ایران را هم به عهده داشت. با چنین سوابقی از همکاری سران حزب توده با انگلیسها لقب (توده‌ای - نفتی) که بعدها دکتر مصدق به توده‌یها داد بر بی‌ربط نبود.

در ادامه همین مطلب طلوعی می‌افزاید: «اخيراً کتابی با عنوان «خاطرات بزرگ علوی» که به صورت مصاحبه با وی تنظیم و انتشار یافته است که در آن بزرگ علوی کم و بیش صادقانه از گذشته خود سخن می‌گوید و یکی از نکات جالب این کتاب دفاع جانانه او از میس لمبتون است که تهمت جاسوسی او را رد می‌کند و از وی به عنوان زنی دانشمند و فرهیخته و قابل احترام نام می‌برد.» به نظر می‌رسد طلوعی نظرات خودش را هم در غالب همین کلمات بیان کرده است.^{۲۵}

علوی در کتاب خاطراتش در خصوص حزب «همهران» که به «مصطفی فاتح» منصوب بود (۱۳۲۱) می‌گوید: «یک شب مصطفی فاتح که با من دوست بود و قبلاً گفتم «میس لمبتون»، و اگر اشتباه نکنم «ایرج اسکندری»^{۲۶} و «دکتر یزدی»^{۲۷} و من چند نفر دیگر را به خانه‌اش دعوت کرد. آنجا حدس می‌زدیم که «میس لمبتون» می‌خواست بفهمد مژه دهان ما چیست. البته زمان جنگ بود و ما انگلیسها را جزو متفقین شوروی و ضدهیتلر می‌دانستیم و ابا نداشتیم از اینکه با «مصطفی فاتح» هم در یک شب بنشینیم. اما فاتح از این کوشش و تلاش برای جلب عده‌ای از زندانیان سیاسی (گروه ۵۳ نفر) به شرکت در حزب «همهران» نتیجه‌ای نگرفت. حتی نتوانست مرا جلب کند. من به فاتح رودر رو گفتم آقای «فاتح» من باید آنجایی باشم که «ارانی» و «ایرج اسکندری» هستند.^{۲۸} البته بعدها به توصیه «مصطفی فاتح» در «بریتیش کنسول» کار گرفتم (منظور همین ویکتوری هاوس است).»

وی در ادامه و در بیان خاطرات خود به زندگی سیاسی‌اش در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ می‌پردازد و می‌گوید: «مسئله عمده (بعد از آزادی از زندان) پیدا کردن کار بود. به چند جا سر زدم. اول رفتم مدرسه صنعتی. دیدم نخیر همه چیز عوض شده. آلمانیها را بیرون کردند و یک نفر را که معلوم بود دست‌نشانده انگلیسها است، آنجا گذاشتند. وقتی رفتم آنجا دیدم که با من سرسنگین بودند. بعد به وزارت‌خانه پیشه و هنر رفتم. در آنجا هم موفق نشدم. شنیدم که وزارت فرهنگ به یک عده سوگلیهای خودشان برای چاپ کتاب پول هنگفتی می‌دهد. به آنجا هم رجوع کردم و بی‌نتیجه بود. در همین ضمن سر و کله «مصطفی فاتح» پیدا شد. «مصطفی فاتح» یک شب ما را به خانه‌اش دعوت کرد. در این شب «ایرج اسکندری» و «رادمنش»، «دکتر بهرامی» و برادر دکتر بهرامی و «میس لمبتون» هم بود. «میس لمبتون» خیلی خوب فارسی حرف می‌زد. من بعد راجع به میس لمبتون صحبت خواهم کرد. این ایرانیها، گویا هر کس انگلیسی بود می‌گفتند جاسوس است. «میس لمبتون» استاد دانشگاه بود جاسوسی یعنی چه؟ بعد راجع به آن صحبت خواهم کرد. او گفت می‌دانید که اینجا خالیه؟ (منظور

از اینجا «ویکتوری هاوس» بود.) اینجا یک کسی را می‌خواهد برای بررسی اخبار جنگی که از رادیو ایران به اسم رادیو متفقین پخش بشود. می‌خواهی اینجا کار بکنی تا من اقدام بکنم؟ من گفتم اشکالی نمی‌بینم که فعالیت مربوط به متفقین و اخبار مربوط به جنگ در رادیو ایران پخش بشود. البته من با «ایرج اسکندری» صحبت کردم. ایرج همیشه قدری نظر بازتری داشت نسبت به دیگران و تنگ‌نظر نبود. «ایرج» گفت چه اشکالی دارد و بد هم نیست که تو آنجا باشی و شاید برای ما هم مفید باشد. من رفتم آنجا و کار می‌کردم. رئیس من آن وقت در آنجا «الول ساتون» بود.^{۲۹} کار من در زمان جنگ در «ویکتوری هاوس» این بود که اینها اخبار جنگی را می‌گرفتند و در اختیار من می‌گذاشتند و من آنها را تقسیم می‌کردم و پس از ترجمه، متن فارسی آنها را تدقیق می‌کردم و یک نفر از رادیو تهران می‌آمد و می‌برد و به نام رادیو متفقین پخش می‌کردند. به محض اینکه جنگ تمام شد از ویکتوری هاوس بیرون آمدم.^{۳۰}

از نگاه علوی، خانم «لمبتون» یک دانشمند بود. او در کتاب خاطرات خود تأکید دارد که لمبتون ایران‌شناس بود. «چندین کتاب راجع به ایران و اسلام نوشته و کتاب معروف او مالک و زارع است که در همان زمان روی آن کار می‌کرد. اهمیت این کتاب در آن است که او تنها کسی بود که در آن زمان تمام گزارشهای کنسولگریهای انگلیس در ایران را در اختیار داشت و چون انگلیسها همیشه با مالکین محلی سر و کار داشتند، از روی این اسناد توانست کتاب علمی جالبی به وجود بیاورد. من به او خیلی احترام می‌گذاشتم برای اینکه می‌دیدم که خیلی داناست و باسواد و خیلی کاریه. مثلاً می‌دیدم که این زن در آن زمان گیوه به پایش می‌کرد و سوار اتوبوس می‌شد و می‌رفت به شهر قم. اگر چه از اعیان بود و یکی از خویشاوندانش آدم سرشناسی بود. خیلی خوب فارسی حرف می‌زد و با جرئت بود. در یک جلسه‌ای که یکی از وزیران انگلیسی به «ویکتوری هاوس» آمده بود در آنجا سخن‌رانی داشت. یکی از روزنامه‌نویسان ایرانی شروع کرد به صحبت کردن. او حرفش را قطع کرد و گفت آقا شما دارید اینجا نطق می‌کنید و یا سؤال دارید و اگر سؤال دارید بفرمایید. آدمی بود که جرئت داشت و می‌توانست حرف خودش را بزند. از این گذشته از ته و توی کار ایرانیها هم سر درآورده بود. روزی به من گفت: "این ایرانیها همه‌شان می‌خواهند وزیر بشوند. هی میان به این می‌گن به آن می‌گن که می‌خواهند وزیر بشن ما که وزیرسازی نداریم." در اینجا یک چنین زنی بود و کار می‌کرد و مرتب می‌آمد در ویکتوری هاوس از صبح تا شب و گاه تا آخر شب آنجا بود. اگر گاهی وزیران انگلیس به ایران می‌آمدند و دست آنها بود اما به این آدم نسبت جاسوسی دادند. به نظر من اینها ابلهانه است. البته در زمان جنگ تمام کسانی که در خارج کار می‌کردند می‌بایستی اطلاعات خودشان را به دولت خودشان بدهند ولی این غیر از جاسوسی است که برود ببیند فلان کار مخفی که ارتش ایران دارد می‌کند این طور کارها را به انگلیسیها اطلاع بدهد. من همین حرف را درباره

«فاتح» می‌زنم که فاتح مطلع بود، مورد اطمینان انگلیسیها بود اما ایشان جاسوس نبود.»^{۳۱} نوشته و اظهارنظرهای «علوی» در این مورد جای تأمل دارد. وی که به عنوان فردی سیاسی، اهل قلم، کسی که سیاست از دوران مشروطیت در خانواده‌اش ریشه داشته، سابقه فعالیت‌های برادرش در فرقه کمونیست و عضویت خود وی در گروه ۵۳ نفر و سپس حزب توده و... شناخته می‌شود بعید به نظر می‌رسد با چنین سوابقی ایشان به اهداف استعماری انگلستان التفات نداشته باشد. بویژه اینکه مشارالیه مدتی در ویکتوری هاوس به نوعی کارمند سفارت محسوب شده از نزدیک با فعالیت‌های آنجا آشنا بود. در این صورت، چگونه علوی همچنان تأکید دارد که لمبتون جاسوس نبود. ویکتوری هاوسی که لمبتون رئیس آن بود و «زینر» هم بعدها به آن پیوست؛ اداره تبلیغاتی که جنگ روانی انگلیس را با ابزار انتشار نشریات متنوع و به کارگیری رادیو بی بی سی و با راهنماییها و مدیریت لمبتون و زینر، هدایت می‌کرد به چه منظوری تشکیل شده بود؟ پس ماهیت فعالیتها و اقدامات دوشیزه لمبتون با ساز و کارهای مأموریت‌های اطلاعاتی هم‌سنخ بود و دانش ایران‌شناسی وی در خدمت این‌گونه اهداف قرار داشت.

ماجرا به حدی روشن است که واقعاً بیان چنین نظریاتی از سوی «علوی» شگفت‌انگیز است. در جایی که سایر همراهان و هم‌اندیشان وی به جاسوسی این بانوی انگلیسی صحنه می‌گذارند، ایشان همچنان او را محقق می‌پندارد. علوی چه چیزی را پنهان می‌کند و چرا؟

از سویی ذکر این نکته ضروری است که سیاست سه قدرت شوروی، انگلیس و امریکا در آغاز جنگ جهانی دوم مبارزه با نازیسم و فاشیسم بود و در این مبارزه نوعی اتحاد میان سه قدرت مذکور و جریانات وابسته به آنان به وجود آمده بود و به تبع آن از هرگونه درگیری تا سال ۱۳۲۴ (پایان جنگ) اجتناب می‌ورزیدند. حتی به همین دلیل (توافق سه قدرت) بر حزب توده نام کمونیست نهادند. نکته قابل توجه اینکه حزب توده در آغاز فعالیت به علت حضور انگلیسها در جنوب و قضایای شرکت نفت انگلیس و ایران اجازه فعالیت در خوزستان را نداشت. در چنین شرایطی همکاری مصطفی فاتح و یوسف افتخاری به عنوان وابسته به انگلیس، و رادمنش و ایرج اسکندری عادی می‌نمود.

«انورخامه‌ای» در خصوص نحوه استخدام بزرگ علوی و طبری در دستگاه انگلیسیها می‌گوید:

نخستین کاری که برای من و طبری پیدا شد در شرکت نفت انگلیس و ایران بود. بزرگ علوی این کار را به وسیله مصطفی فاتح پیدا کرده بود. خود علوی با آنکه می‌توانست به شغل سابقش یعنی تدریس زبان آلمانی در هنرستان صنعتی برگردد اما چون حقوق آن چندان زیاد نبود یا به علل دیگر ترجیح داده بود شغل دیگری را که فاتح برای او یافته بود بپذیرد. فاتح

پیش از دستگیری ۵۳ نفر آشنایی مختصری با علوی داشت. پس از سوم شهریور علاقه فراوانی به دوستی با او و سایر روشنفکران ۵۳ نفر نشان می‌داد چون همکاری انگلیسها و شوروی ایجاب می‌کرد که میان هواداران آنها نیز همکاری ایجاد شود. فاتح به وسیله علوی با بعضی از روشنفکران مانند ایرج اسکندری، دکتر یزدی و عباس نراقی آشنا شد. علوی به کمک فاتح به معاونت «میس لمبتون» رئیس «ویکتوری هاوز» منصوب گردید. «ویکتوری هاوز» یا «خانه پیروزی» مرکز تبلیغاتی و سیاسی انگلیسیها در ایران بود که آن را به تقلید از «براون هاوز» یا «خانه قهوه‌ای» مرکز تبلیغات سیاسی آلمان هیتلری تأسیس کرده بودند و در تمام دوران جنگ نقش بسیار مهمی نه تنها در سیاست ایران بلکه در منطقه انجام می‌داد. انگلیسها یکی از زبردست‌ترین عناصر فعال خود یعنی خانم دکتر آن. ک. اس لمبتون را به ریاست این مرکز برگزیدند. و این خانم نشان داد که به بهترین وجهی از عهده انجام این مأموریت خطیر برمی‌آید. کسانی که کتاب معروف میس لمبتون را به نام «مالک و کشاورز در ایران» که به فارسی هم ترجمه شده است خوانده و یا کتابهای دیگر او را درباره اصلاحات ارضی در ایران دیده‌اند به خوبی دریافته‌اند که این زن چه اطلاعات عمیقی درباره کشور ما دارد. میس لمبتون به راستی اعجوبه‌ای بود. عباس نراقی که به وسیله علوی و فاتح با او آشنا شده بود سالها بعد برای من ماجرای زیر را تعریف کرد: «نراقی پس از آزاد شدن از زندان به قم تبعید شد و تا شهریور ۱۳۲۰ دو سال در آنجا اقامت داشت. میس لمبتون وقتی از این موضوع آگاه شد از او می‌خواهد که وی را به حرم حضرت معصومه ببرد و در آنجا راهنمایی کند. نراقی می‌گفت هر چه به او گفتم این کار بسیار خطرناک است و اگر مردم بفهمند شما را قطعه قطعه خواهند کرد از این کار منصرف نشد. ناچار قرار گذاشتیم چادری سرش کند و خود را خوب بپوشاند و با هم به حرم برویم. من خیال می‌کردم او دوری در حرم می‌زند و تماشایی می‌کند و برمی‌گردیم. ولی وقتی وارد حرم شد دیدم تازه اول بدبختی است. میس لمبتون دفترچه یادداشتی زیر چادرش گرفته و جزء به جزء حرم و کتیبه‌های آن را از من می‌پرسید و یادداشت می‌کرد. دو ساعت تمام من هی عرق می‌ریختم و ضمن جواب به سئوالات او التماس می‌کردم که زودتر بیرون برویم ولی او با نهایت خونسردی مرا به دنبال خود می‌کشید و تا همه چیز را یادداشت نکرد از حرم بیرون نیامد.»

باری «علوی» به معاونت میس لمبتون منصوب شد. علوی به طبری و من گفت با فاتح صحبت و او موافقت کرده که ما را در شرکت نفت با حقوق مکفی استخدام کند. من پیشنهاد او را رد کردم چون معتقد بودم که شرکت نفت یکی از ابزارهای عمده سیاست استعماری انگلیس در ایران است و انسان نمی‌تواند هم انقلابی باشد و هم مستخدم کمپانی نفت انگلیس اما طبری

این پیشنهاد را پذیرفت و با ماهی سیصد تومان در شرکت نفت استخدام شد.^{۳۳}

«نورالدین کیانوری» در خاطرات خود در خصوص وابستگی برخی از اعضای حزب توده به انگلیسیها می‌گوید: «این موضوع که پس از شهریور ۱۳۲۰ «مصطفی فاتح» رئیس شرکت نفت انگلیس در ایران عده‌ای از ۵۳ نفر را که بی‌کار بودند به شکلی در شرکت نفت و یا در سازمانهای فرهنگی وابسته به انگلیسیها شاغل کرد در کتب گوناگون نوشته شده است و از جمله نام بزرگ علوی، احسان طبری و عباس نراقی برده می‌شود. از میان اینها عباس نراقی به طور کلی به طرف همکاری با انگلیسیها رفت و اطلاع من از وابستگی حزب سوسیالیست آقای «شهیدزاده» و اتحادیه کارگری «یوسف افتخاری» به شرکت نفت انگلیس از نشریات سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۲۰ حزب توده ایران است.» کیانوری در پاسخ به این سؤال که ظاهراً دوشیزه لمبتون با رهبران حزب روابط داشت چنین اظهار داشته که «میس لمبتون با فاتح به تمام معنا یکی بود. فاتح این خانم را به این ور و آن ور می‌کشاند و همه را با او ملاقات می‌داد. لمبتون می‌گفت که من کار سیاسی نمی‌کنم و در کارهای فرهنگی‌ام. بنابراین میس لمبتون در پوششهای مختلف چون کار در زمینه ادبیات و غیره، با افراد زیادی از حزب ملاقات کرده است. زن باسوادی بود، در رشته ایران‌شناسی پروفیسور بود. وی جاسوس زبردست و با اطلاع و باسوادی بود. یک ایران‌شناس به تمام معنی بود. معمولاً یک گیوه به پا می‌کرد و با لباس خیلی خیلی ساده به همه جا می‌رفت. فاتح سعی می‌کرد او را به گونه‌ای به همه جا وارد کند.» کیانوری در این کتاب به کلی منکر تأثیر نقش وی در سیاستهای حزب شده است.^{۳۳}

مشاهده می‌گردد که کیانوری نیز به جاسوسی لمبتون صحنه می‌گذارد زیرا کیانوری در این خصوص آموزشهای لازم را دیده بود و با شگردهای اطلاعاتی آشنا بود. احسان طبری در کتاب کژراهه^{۳۴} در مورد همکاری با انگلیسیها چنین توضیح داده: «مسئله همکاری با انگلیسیها تنها به روزنامه «مردم» محصور و محدود نمی‌شد. «روستا» به دو تن برای کار کردن در خانه پیروزی (علوی) و شرکت نفت (من) مأموریت داده بود. من با حقوق نود تومان در ماه در دارالترجمه «شرکت» که رئیس آن «ژندی» بود استخدام شدم. کار مهمی به من داده نشد ولی بعد از چندی روستا و اردشیر (آوانسیان) به ما اعلام کردند که باید از این محلها برویم. من اطاعت کردم ولی علوی به کار خود در خانه پیروزی که تحت ریاست میس لمبتون بود ادامه داد.»

از گفته‌های طبری برمی‌آید که تصمیم به این نوع همکاری از طرف دولتهای شوروی و انگلیسیها اتخاذ شده بود و اجرای آن از سوی شورویها به حزب توده ابلاغ گردید و از جانب انگلستان به فاتح (که قبلاً درباره نقش او در جریان ارتباط با لمبتون مطالبی بیان گردید) مراجعه شد. در واقع این امر دستور شورویها برای همکاری با انگلیس بود. پس از ورود ارتش آمریکا به ایران، بین روزولت و استالین مذاکراتی درباره همکاریهای آتی در ایران انجام گرفت. پس از

موافقت تلویحی و اعلام نشده شوروی و امریکا در دوره روزولت علیه انگلیس، همکاری با فاتح و لمبتون عملاً از دستور کار حزب توده خارج شد.^{۳۵}

یکی دیگر از رهبران سابق حزب توده تأکید می‌کند که انتشار روزنامه ضدفاشیستی مردم با اشاره مستقیم شوروی و در نتیجه مباحثه بین میس لمبتون و یک خاورشناس روس صورت گرفته است هر چند به ظاهر این دیدار (بین میس لمبتون و خاورشناس روس) پس از انتشار نخستین شماره‌های روزنامه صورت گرفته باشد، ولی به هر حال نشان دهنده عمق اهمیتی است که این دو ابرقدرت برای هدایت افکار عمومی در جهت سیاستهای خود قایل بوده‌اند.^{۳۶}

علاوه بر این در واگویی خاطرات دیگران می‌خوانیم:

«عطاءالله زاهد» هنرپیشه و کارگردان سینما و تئاتر که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در تئاتر «فرهنگ» با «عبدالحسین نوشین» همکاری داشت برای نگارنده چنین نقل کرد: «من با «فضل‌الله صبحی مهدی»^{۳۷} (قصه‌گوی ظهر جمعه رادیو در دهه ۲۰ تا ۴۰) هر هفته شبهای شنبه برنامه‌ای تحت عنوان «با آثار ادبیات شرق آشنا شوید» در رادیو تهران اجرا می‌کردیم و طی آن برگردان آثار نویسندگان روس را که از سوی انجمن دوستداران شوروی که «صادق هدایت» هم عضو آن بود تهیه می‌شد، برای شنوندگان رادیو می‌خواندیم. روزی نامه‌ای از دوشیزه لمبتون برای من نزد گیشه تئاتر گذارده شده بود که مرا دعوت به ملاقات در خانه پیروزی کرده بود. شب نامه را به «نوشین» نشان دادم و نوشین گفت: «حتماً دعوت را اجابت کن چون حالا دیگر انگلیسها متفق ما هستند و یک دشمن مشترک (هیتلر) داریم. وقتی به خانه پیروزی رفتم احسان طبری و بزرگ علوی را مشاهده کردم که در یکی از اتاقها سرگرم ترجمه متون آثار نویسندگان معاصر انگلیس می‌باشند. در این ملاقات لمبتون به من دو پیشنهاد کرد: یکی اجرای برنامه در رادیو برای معرفی نویسندگان انگلیس و آثار آنان و دیگر اینکه اگر تمایل داشته باشم به لندن بروم و در رادیو بی بی سی گویندگی کنم. پیشنهاد اول به اجرا درآمد و هر هفته آثاری که طبری و علوی از انگلیسی و آلمانی ترجمه می‌کردند به وسیله من در رادیو عرضه می‌شد.^{۳۸}

انورخامه‌ای در بخشی از خاطرات خود اشاره می‌کند که: «هنوز یک ماه از همراهی ارفع^{۳۹} - صدر^{۴۰} نگذشته بود که شکست آن برای بسیاری از محرکان و پشتیبانان آن آشکار گردید. با اقداماتی که انگلیسها انجام می‌دادند (اشاره به انتشار مقاله روزنامه تایمز لندن) به خوبی معلوم بود دولت انگلیس از وضع وخیمی که در نتیجه اعمال حکومت صدر - ارفع پیش آمده سخت نگران است و چون همه می‌دانند که این حکومت به ابتکار خود آن دولت تشکیل گردیده است می‌کوشد خود را تبرئه کند به همین مناسبت مقارن همان ایام اداره انتشارات سفارت انگلیس تصمیم گرفت چند تن مدیران روزنامه‌ها و نمایندگان مطبوعات ایران را برای بازدید از انگلستان دعوت کند تا ضمن آن هم

بی طرفی خود را در جریانات اخیر ایران نشان دهد و هم دلجویی از مطبوعات ما کرده باشد. این خبر به وسیله بزرگ علوی به اطلاع رهبران حزب توده رسید و علوی اضافه کرد که میس لمبتون اصرار دارد که حتماً یک نفر نماینده از روزنامه «رهبر» در این عده باشد چون ایرج اسکندری و حکمی قبلاً به پاریس رفته بودند و من نیز تحت تعقیب بودم و دیگران نیز موافقی داشتند. سرانجام قرعه فال به نام ملکی خورد و با آنکه او نیز خود حاضر نبود در آن شرایط مبارزه تهران را ترک کند به هر ترتیب او را مجبور کردند مسافرت را بپذیرد و مسافرتی که چنانچه بعداً خواهیم دید خیلی به سود حزب توده تمام شد. طبیعی است که گذرنامه و مقدمات این سفر توسط اداره انتشارات سفارت انگلیس فراهم شد و دولت و مقامات انتظامی جرئت نداشتند از آن جلوگیری کنند.»^۱

انورخامه‌ای معتقد است تعداد زیادی از احزاب و شخصیتها علیه حکومت صدر - ارفع شعار، بیانیه و اعلامیه صادر کردند و هر گروهی به نوبه خود مخالفتش را با این حکومت اعلام کرد. با وجود این صدراشراف همچنان به استناد فرمان شاه، کار نخست‌وزیری را انجام می‌داد و یکی از عواملی که آزادیخواهان را به پایداری در برابر حکومت صدر - ارفع ترغیب و تشویق می‌کرد پیروزی حزب کارگر انگلیس و انتخابات و روی کار آمدن حکومت «آتلی» بود. از این پیروزی، احزاب بویژه حزب توده بسیار خرسند و خوشنود بود. حزب توده از دولت انگلستان تقاضای پشتیبانی از آزادیخواهان داشت. نقش لمبتون و علوی و چند نفر دیگر از حزب توده را که با انگلیسها رفت و آمد داشتند در این جریان نباید فراموش کرد.

۱۰۱

سایت اینترنتی «کسروی» مطلبی با مضمون ذیل در ارتباط با دوشیزه لمبتون و فعالیتهای وی انتشار داده که به نظر می‌رسد در قالب فعالیتهای ویکتوری هاوس انجام شده باشد:

در شهریور ۱۳۲۰ شمسی در جنگ جهانی دوم که ایران توسط ارتشهای شوروی و انگلیس و امریکا اشغال شده بود انگلیسها که سابقه طولانی در ارتباط با ایران داشتند توسط یکی از برجسته‌ترین مأمورین خود که سابقه طولانی در شناخت جامعه ایران داشت به نام دوشیزه لمبتون برای سرگرمی بچه‌ها در خانه‌ای که به نام صلح (خانه صلح Peace House) دایر کرده بودند هر هفته برای بالا بردن دانش و به خصوص هوش بچه‌های مدرسه، مجله کودکانه کوچکی منتشر می‌کرد که تحت نظر دوشیزه لمبتون و با منشیگری آقای احسان طبری معرفی و با قیمت ناچیز در اختیار بچه‌ها می‌گذاشت. نکته جالبی که در این مجله کوچک هفتگی توجه را جلب می‌کرد یک نقاشی از یک منظره جنگل و درختکاری بود که هر هفته مثل جدول منتشر می‌شد که در زیرش نوشته می‌شد که در میان این درختان جنگل یک گاری با اسب و همراه گاریچی و چند بچه است هر کس بتواند آن را پیدا کند برنده جایزه صلح انگلستان خواهد بود. بلی در مجله هفته بعد خودشان به طور واضح تصویر گاری و گاریچی

را و بچه‌ها را نشان می‌دادند. در این تصویر یک نکته پنهان رازداری نهفته بود که همانا ظاهر یک جنگل پردرخت که در درونش یک گاری و با سرنشینهایش از دید پنهان بودند. لذا این تصویر در یک مجله بچگانه خانه صلح انگلیس با زبان بی‌زبانی می‌خواست بگوید که خیلی از مسائل ساده و پیش پا افتاده در جهان اتفاق می‌افتد که از نظر ظاهر مثل این تصویر جنگل است ولی در درونش نشانی از رازهای نهفته دارد که پنهان است و فقط طراحان آنها قادرند که از درون آن، تصاویر ناپیدا را پیدا کنند.

پان ایرانیستها و لمبتون

ناصر انقطاع^{۲۲} در فرازی از کتابش ذیل عنوان نخستین انشعاب چگونه رخ داد، می‌نویسد: «در یکی از روزهای تیرماه سال ۱۳۳۰ «علی محمد لشکری» تنی چند از کوشندگان مکتب پان ایرانیست را به خانه خود که در حقیقت یکی از پایگاههای سازمان بود و هسته اصلی سازمان هم در همین خانه کاشته شده بود فراخواند و گفت: «بدان گونه که آگاه شدیم «محمد رضا عاملی تهرانی» و «محسن پزشکیور» تماسهای محرمانه‌ای با میس لمبتون انگلیسی دارند. میس لمبتون در دوران جنگ جهانی دوم که انگلیسها و روسها به ایران تاختند، به ایران آمد و در مرکز تبلیغاتی بزرگ انگلیسها در خیابان فردوسی شمالی نرسیده به میدان فردوسی سرگرم کار شد و چون تحصیلات عالی خود را در زبان فارسی گذرانیده بود در این مرکز ظاهراً به آموختن زبان انگلیسی به ایرانیها پرداخت. البته در این مرکز تبلیغاتی برای گرد آوردن ایرانیها شاخه‌های دیگری هم تدارک دیده بودند. از آن میان بخشهای هنری، نقاشی، تئاتر، نویسندگی و روابط عمومی و کلاسهای انگلیسی را می‌توان نام برد. لمبتون، دبیر این مرکز کارش تنها درس دادن نبود. زیرا پس از رفتن نیروهای انگلیسی از ایران وی در همین مرکز ماند و شروع به مسافرتهای گوناگون به سراسر کشور بویژه به بخشهای جنوبی کرد و سالهای چندی تا ملی شدن نفت در ایران ماند. وی با بسیاری از مقامات، از آن میان با عبدالحسین هژیر که به مقامهای وزارت و نخست‌وزیری و وزارت دربار رسید، نیز دوستی صمیمانه داشت.»^{۲۳} دوشیزه لمبتون در زیر پوشش پژوهشهای علمی و مردم‌شناسی، زیر شناخت باورهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایرانیان گفتگوها و دیدارهای پیدا و پنهانی نیز با رهبران حزبهای سیاسی ایران انجام می‌داد و هنگامی که چنین درخواستی را از مکتب پان ایرانیست کرد، شورای مرکزی صلاح ندید که چنین گفتگو و دیداری با او انجام شود.

سرانجام، در دوران ملی شدن صنعت نفت چون شایع شد که وی در استان فارس و بختیاری سرگرم توطئه و تحریک عشایر است به دستور دکتر مصدق از ایران اخراج شد و به انگلستان بازگشت و با سمت استاد زبان فارسی دانشگاه آکسفورد (یا کمبریج) سرگرم کار شد. «به هر روی

لشکری گفت ما آگاه شدیم که پزشکپور و عاملی دور از نظر شورای رهبری مکتب و به گونه‌ای پنهانی با میس لمبتون دیدارهایی داشته‌اند. وی سخنان خود را دنبال کرد و گفت گذشته از این، گزارش رسیده است که محسن پزشکپور در برخی از شبها به خانه «سیدمهدی پیراسته» از سردمداران مخالف مصدق می‌رود و تا نیم شبها در آنجاست و روشن نیست که چه زد و بندهایی را انجام می‌دهد. لشکری افزود: «امروز پزشکپور را در اینجا خواسته‌ایم تا نخست بگوید که چرا با وجود ناخشنودی شورای رهبری از دیدار با میس لمبتون، با او دیدار داشته است و همچنین روشن کند که چرا بارها به خانه مهدی پیراسته، یعنی کسی که یکی از سردمداران مخالف با جنبش ملی شدن نفت ایران است می‌رود و سوم اینکه چرا این رفت و آمدها پنهانی انجام گرفته و گزارش آن را به شورا و مکتب نداده است و چهارم اینکه آگاه شدیم که محسن پزشکپور به وسیله شخصی به نام «سرتیپ‌زاده» رئیس اداره آگاهی از بودجه محرمانه آن دستگاه پول می‌گیرد و رابط میان سرتیپ‌زاده و پزشکپور نیز یکی از دوشیزگان پان‌ایرانیست به نام «پریوش سرخوش» است. که این دوشیزه از خویشان سرتیپ‌زاده است.»

نویسنده کتاب که خود از پان‌ایرانیستهای سابق است، پس از شرح برخی امور داخلی

می‌افزاید:

وضع بسیار حساسی پیش آمده بود. سه چهار تنی را که لشکری برای فاش کردن این نکته‌ها به خانه خود فراخوانده بود گنج و مات یکدیگر را می‌نگریستند و سخنی بر زبان نمی‌آوردند. پس از لشکری «محمد مهرداد» رشته سخن را به دست گرفت و گفت: هر پنج اتهام پزشکپور سنگین است و گزارشهایی که به ما رسیده کاملاً مستدل و استوار است. بر این پایه جز نام «خیانت» نام دیگری نمی‌توان داد. لحظه‌ای گذشت که پزشکپور آمد. او همیشه غبغبی می‌گرفت و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که نشان دهد رهبر و سرپرست دیگران است و آن روز نیز با همان رفتار و روش به خانه لشکری آمد و علی‌محمد لشکری و محمد مهرداد و منوچهر تیمسار کازرونی او را به اتاقی بردند که یکی دو تن از ما حضور داشتیم و یکی دو تن هم از پشت شیشه در ورودی درون اتاق را می‌نگریستند. نخستین سخن را مهرداد آغاز کرد و گفت آقای پزشکپور می‌دانید که من هموند انجمن و جزو شورای مرکزی آن بوده‌ام و یک بار به هنگام ورود به انجمن، طی تشریفات می‌دانیم سوگند خورده‌ام ولی زمانی که مکتب پان‌ایرانیست بنیاد نهاده شد شما دوباره مرا سوگند دادید، چرا؟

در این هنگام لشکری رشته سخن را به دست گرفت و گفت: سرور پزشکپور! ما آگاه شدیم شما چند بار با میس لمبتون دیدار داشته‌اید. رنگ از چهره پزشکپور پرید و نگاهی به لشکری و مهرداد کرد و گفت مقصودتان را نمی‌فهمم. لشکری که آوایی تندرآسا داشت صدای خود را اندکی بلندتر کرد و گفت پرسش من ساده است. تو چند بار با میس لمبتون دیدار داشته‌ای؛ از

این گذشته برخی از شبها نیز به خانه مهدی پیراسته رفته‌ای و سازمان را از هیچ‌یک از این کارها آگاه نکرده‌ای. پزشکپور گفت شما حق ندارید از دبیر مسئول سازمان این گونه بازخواست کنید. من با شورای رهبری طرف هستم. لشکری گفت من و مهرداد و منوچهر تیمسار کازرونی از هموندان شورایی هستیم که تو می‌گویی با آن طرف هستی. از تو می‌پرسم که چند بار با میس لمبتون دیدار داشته‌ای؟ چرا شبها به خانه سیدمهدی پیراسته که دشمن خواستهای ملت ایران است می‌روی و تا دیر هنگام در آن جا می‌مانی؟ و چرا از سرتیپ‌زاده رئیس آگاهی، ماهانه دستمزد می‌گیری؟ در این هنگام پزشکپور بی‌آنکه سخنی بگوید به صورت قهر از جا برخاست که از اتاق بیرون برود. لشکری که مردی درشت اندام و بلندبالا و از کشتی‌گیران به نام بود شانه‌های او را گرفت و محکم روی صندلی نشاند و فریاد زد: بنشین و حرف بزن. آن‌گاه دست در جیب کرد و هفت تیری بیرون کشید و گفت خائن! تو را همین جا می‌کشم. تو با خون من و این جوانان پاکدل و صدها مانند اینها سرگرم معامله با میهن‌فروشان و جاسوسان شده‌ای. (بعدها دانستیم که هفت تیر چوبی بوده و تنها برای اقرار آوردن پزشکپور از آن سود برده شد که اتفاقاً مؤثر هم بود.) پزشکپور با دیدن هفت تیر و شنیدن آوای تندآسای لشکری، ناگهان در هم شکست و در حالی که مانند جوجه‌ای درون آب افتاده می‌لرزید گفت: من تنها دو بار با دوشیزه لمبتون دیدار داشته‌ام و نمی‌دانم که چند بار به خانه پیراسته رفتم ولی هرگز قصد خیانت نداشته‌ام و چیز مهمی رخ نداد که در خور گزارش باشد. لشکری گفت دروغ نگو اگر قصد خیانت نداشته‌ای چرا شورا را آگاه نکردی؟ باید راست بگویی. پزشکپور در حالی که به لکنت دچار شده بود گفتن مطالب را آغاز کرد ولی لشکری گفت آنچه را می‌خواهی بگویی بنویس. از آن سوی محمدرضا عالمی تهرانی به محض آگاه شدن از ماجرا همان شب گزارشی دست و پا شکسته از دیدارهای خود با میس لمبتون تهیه کرد و به مکتب فرستاد و تاریخ آن را هم دو روز جلوتر گذارد و در گزارش خود افزود که به انگیزه مأموریتی که از سوی دبیر مسئول (پزشکپور) داشتم این کار را انجام دادم و بدین وسیله می‌خواستم هم خود را تبرئه کند و هم بگوید که کار پزشکپور محرمانه نبوده و به من نیز چنین مأموریتی داده شده بود، که بعداً شورا را آگاه کنیم، دلیلی که به هیچ روی پذیرفتنی نبود.^{۴۴}

رخدادهای سیاسی دهه ۳۰ و ۱۳۲۰

نخستین واکنش عوامل استعمار درباره ملی شدن صنعت نفت تقریباً از همان ابتدای بحران یعنی در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) بروز کرد. در مارس ۱۹۵۱ مقاله‌ای بدون نام در روزنامه تایمز منتشر شد. وزارت امور خارجه انگلستان این مقاله را به عنوان عالی‌ترین تحلیل از جریانات داخلی ایران

و ریشه‌های اصلی مسئله ملی شدن صنعت نفت، مورد توجه قرار داد. بعدها معلوم شد نویسنده آن دوشیزه لمبتون بوده است. وی در این مقاله توجه خوانندگان را به دسته‌بندیها و تضادهای داخلی جلب می‌کرد که در مسئله نفت به اوج خود رسیده بود. از نظر نویسنده، جامعه ایران طی سالیان دراز در حالت عدم تعادل بوده است.

دیدگاههای لمبتون که اسناد و آرشیوهای زیادی در اختیارش بود تا به ایجاد اخلال در روند نهضت ملی شدن نفت و تخریب موقعیت مصدق بپردازد، با نظریات دیگر نویسندگان بریتانیایی کاملاً منطبق بود. آنان نیز مانند لمبتون معتقد بودند که وضع به سرعت بدتر می‌شود و بیش از هر زمان دیگری لازم است که اقدامات قاطعانه و مؤثری برای جبران اشتباهات گذشته به عمل آید. از نظر بریتانیا، حکومت مصدق و جریانهای همراه یک مصیبت بود چرا که مسئله موجود به نفت محدود نمی‌شد بلکه این جریان چیزی را هدف قرار داده بود که از آن به عنوان کاپیتالیسم بریتانیا یاد می‌شد. لمبتون پی برده بود که در این اوضاع و احوال نمی‌توان منافع امپریالیسم انگلستان را در ایران تأمین کرد. از این رو وی تنها راه نجات بریتانیا از این مخمصه را توسل به دخالتهای پنهانی و تضعیف موقعیت دکتر مصدق می‌دانست.^{۴۵}

کوششهای انگلیس برای طرد مصدق از صحنه سیاسی ایران سالها قبل از نخست‌وزیری وی آغاز شده بود چه او مدام با امتیازنامه سال ۱۹۳۳ عناد می‌ورزید. در مارس ۱۹۵۱ «سرفرانسیس شپرد» طرحی ریخت که به موجب آن از شر مصدق و هواداران او در مجلس خلاص شود؛ به این ترتیب به شاه فشار آورد که مجلس را منحل کند و «سیدضیاء» و یا «احمد قوام» را روی کار بیاورد که با هر کدام از آنها در غیاب پارلمان می‌توانستند وارد معامله شوند و قضیه نفت را به نفع انگلیس به پایان برسانند.^{۴۶}

اولین اقدام در برکناری مصدق تمسک به عملیات پنهانی و ارتباط با به اصطلاح «دوستان ایرانی» یا مخالفین مصدق در مجلس سنا و شورای ملی بود. از این رو با راه‌اندازی جنگ روانی علیه مصدق و تشویق رهبران مخالف او در مجلسین با وعده اعطای امکانات مالی و پول مناسب در تحقق این هدف می‌کوشیدند. از دیگر اقدامات آنان، اعزام مأمور به پیشنهاد لمبتون برای انجام عملیات پنهانی و زیرزمینی و فراهم‌سازی زمینه مساعد جهت تعیین آلترناتیو و جای‌گزینی نخست‌وزیر بود. وقتی وزارت امور خارجه انگلیس از شاه مایوس شده بود کوشید با تقویت مخالفان از قدرت و تسلط وی بر کشور بکاهد. برای انجام این منظور «اریک برتود» معاون وزارت امور خارجه با دوشیزه «آن لمبتون»، استاد وقت کرسی زبان فارسی در مدرسه مطالعات شرقی لندن و همکار سابق سفارت انگلیس در تهران به مشاوره نشست. دوشیزه لمبتون که با دانستن زبان فارسی، روحیات ایرانیان را بهتر از هر کسی در انگلیس می‌شناخت

و در وجود مصدق برای انگلیس نفعی نمی‌دید، پیشنهاد کرد برای تحت‌الشعاع قرار دادن او باید دست به عملیات پنهانی زد و به دوستان ایرانی که هنوز در آن کشور داریم روحیه داد؛ چه بعید به نظر می‌رسد آنها از ترس آن که مبادا جزو خائنین محسوب شوند در برابر مصدق خودی نشان دهند؛ مگر آنکه بدانند ما کمکشان می‌کنیم.

«برتود» در گزارش ژوئن ۱۹۵۱ خود می‌نویسد:

در مورد این بحران با دوشیزه لمبتون که در دوران جنگ جهانی دوم وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بود مذاکراتی داشتم. او نویسنده‌ای است که مدت زیادی در ایران به سر برده و با زبان و افکار مردم ایران بهتر از هر کس دیگر آشنایی دارد. وی معتقد است که هیچ نوع معامله‌ای با مصدق امکان‌پذیر نیست و تا جایی که ممکن است باید او را بایکوت کرد مگر در موارد بسیار ضروری که برای حفظ نظم عمومی در جنوب ایران لازم باشد. به نظر او یکی از راههای پنهانی برای تضعیف موقعیت دکتر مصدق قوت قلب دادن به ایرانیانی است که درک آنها از «مفهوم منافع ملی ایران» با نظرات بریتانیا تطبیق می‌کند، ولی واهمه دارند که خائن قلمداد شوند. او همچنین عقیده دارد که راه دیگر ممکن است این باشد که با استفاده از افسران روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران وضع را تغییر داد و فرصتی را به وجود آورد تا آن عده از روشنفکران ایرانی که نظر مساعدی نسبت به بریتانیا دارند بتوانند بی‌پرده علیه مصدق سخن بگویند و لمبتون همچنین معتقد است که بدون انجام رهنمودهای فوق نمی‌توان رژیم کنونی را تغییر داد. لمبتون همچنین معتقد است که اگر بریتانیا تلاشهای محتاطانه‌ای را صورت دهد خواهد توانست همکاری ایرانیانی را که معتقدند ناسیونالیسم مصدق منجر به یک خودکشی اقتصادی خواهد شد، جلب کند.

لمبتون پس از ارائه چنین تحلیل و راه‌حلهایی برای اجرای طرح خود «رابین زینر»^{۳۷} را برای رهبری عملیات پنهانی انگلیس پیشنهاد می‌دهد. لمبتون اصرار می‌ورزید که این طرح بایستی توسط زینر اجرا شود چرا که وی از عهده‌اش برمی‌آمد؛ و این متضمن نفعی تاریخی برای بریتانیا است.^{۴۸}

«میس لمبتون» همچنین گفت لازم است دکتر «رابین زینر» استاد کرسی زبان فارسی در دانشگاه آکسفورد را که در طول جنگ در عملیات پنهانی خویش در ایران موفق بوده به تهران بفرستیم که مبارزه‌ای زیرزمینی را علیه مصدق شروع کند و زمینه را برای تعیین نخست‌وزیری که از لحاظ بریتانیا مناسب باشد، فراهم نماید. دوشیزه لمبتون بهترین نامزد را برای نخست‌وزیری در درجه اول «سیدضیاء» و سپس «احمد قوام» یا «علی سهیلی» سفیر ایران در لندن می‌دانست. بعداً لمبتون نام «عباس اسکندری» را نیز به این لیست سه نفره اضافه کرد و گفت که اسکندری ابتدا از رهبران

حزب توده بوده ولی وقتی یک پست مناسب به او داده شد خود را از کمونیستها کنار کشید. به نظر دوشیزه لمبتون، عباس اسکندری یک فرصت طلب تمام عیار و در عین حال توانا به شمار می‌رفت که در برابر پول حاضر بود هر کاری را انجام دهد.

«جفری فورلانگ» رئیس اداره امور شرق وزارت امور خارجه انگلستان، پس از مطالعه روی لیست چهار نفره دوشیزه لمبتون متوجه شد که در مورد هر یک از آنها ملاحظاتی دارد. مثلاً درباره «سیدضیاء» احساس می‌کرد گرچه او به هواداری از انگلیس مشهور است اما شناس او برای احراز این پست قدری مشکوک به نظر می‌رسید به خصوص که به سختی می‌توان انتظار داشت که چرخش پاندول سیاسی به سرعت به نفع ما تغییر جهت دهد. «قوام» هم پیر و بیمار بود. فورلانگ به لیست چهار نفری دوشیزه لمبتون، سرلشکر «فضل الله زاهدی» وزیر کشور سابق مصدق را هم اضافه کرد اما بعداً نامش را خط زد و گفت او در طول جنگ در تحریکات طرفداران آلمانها علیه ما در ایران ظاهراً دخالت‌هایی داشته گرچه به خاطر آنکه نیروهای انگلیسی او را توقیف و زندانی کردند، کینه‌ای از بریتانیا به دل نگرفت.^{۴۹} در حالی که انگلیسیها (هربرت هریسون وزیر امور خارجه انگلستان) مصدق را به عنوان خطری برای منافع بریتانیا در خاورمیانه و به طور کلی در هر جای جهان تلقی می‌کردند، «هنری گریدی» سفیر امریکا در تهران مصدق را تحسین می‌کرد. از این سو اختلاف نظرهای انگلیسیها با امریکاییها در ارتباط با مصدق حاد شده بر سر تداوم حضور وی بر اریکه قدرت یا سرنگونی وی اختلافات شدیدی بین طرفین ظهور و بروز نمود.

یکی از شیوه‌هایی که انگلیسیها برای مقابله و حمله به سردمداران نهضت ملی شدن نفت برگزیده بودند، بهره‌گیری از امکانات رادیو بی بی سی بود. «فورلانگ» به «شپرد» اطلاع داد ما با تنظیم‌کنندگان برنامه‌های فارسی بی بی سی هر دو هفته یک بار به طور مرتب جلسه داریم و هرگاه بخواهیم خط تازه‌ای را در این مورد دنبال کنند حدود آن را برایشان مشخص می‌کنیم. بی بی سی بسیار خوشحال خواهد شد که از طرف شما راهنمایی شود که طرح چه مسائلی اثرات بیشتری خواهد داشت تا برنامه‌های خود را بر همان اساس تنظیم نماید.

فورلانگ حتی نوشته بود: برنامه‌های فارسی رادیو بی بی سی، دولت کنونی ایران را به صورت «دولتی احمق و کله شق» معرفی خواهد کرد، روی ترس ایران از روسیه انگشت خواهد گذاشت و احتمالاً این حدس و گمان را تقویت خواهد کرد که پس از اعلام آتش‌بس در جنگ کره، نقطه‌ای که در آینده روسها به آن ضربه خواهند زد، ایران خواهد بود.^{۵۰}

«جفری ویلر» از اعضای سفارت انگلیس در تهران که چندین سال به طور فعال با AIOC در زمینه روابط عمومی کار کرده بود در هنگام حضور در لندن از طریق «باوکر»، دستیار معاون وزارت امور خارجه، پیشنهاد کرد به اتفاق دوشیزه لمبتون نامه‌هایی از قول اتباع بریتانیا مقیم

ایران به عنوان بی بی سی جعل کنند که در آنها از زبان این به اصطلاح انگلیسی‌های مقیم تهران آنچه را که وزارت امور خارجه مایل است مطرح شود منعکس سازند. اما گردانندگان بخش فارسی رادیو بی بی سی این پیشنهاد را رد کردند و گفتند ممکن است شنوندگان ایرانی مشکوک شوند و بالاخره حقیقت آشکار گردد که اصولاً چنین اشخاصی یا در ایران وجود ندارند و یا اصلاً چنین مطالبی ننوخته‌اند.^{۵۱}

در ادامه، می‌توان به سیاست‌های ضدملی انگلیسی‌ها و تشکیل جلسات متعدد آنان در این مورد اشاره کرد. آخرین جلسه مهم دولت کارگری انگلیس برای سرنگونی دولت مصدق روز ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ تشکیل شد. در این جلسه «لسلی روروان» از وزارت خزانه‌داری مسئله اصلی را چنین مطرح کرد: در صورتی که بریتانیا به این نتیجه قطعی رسیده باشد که به هیچ وجه با مصدق وارد گفتگو نشود آیا ما آماده‌ایم دست به اقداماتی بزنیم که به سقوط وی منجر گردد؟^{۵۲}

تشکیل چنین جلسات و اظهارنظراتی از سوی مقامات انگلیسی لمبتون را بر آن داشت تا به صبر و شکیبایی توصیه کند. وی می‌گفت: اگر ما فقط بتوانیم بر اعصاب خود مسلط باشیم، دکتر مصدق سقوط می‌کند و AIOC به ایران بازخواهد گشت. به نظر دوشیزه لمبتون، مصدق و هوادارانش فاقد چنان سازمان و موقعیت اجتماعی بودند که بدون کمک خارجی بتوانند به صورت نیرومندی روی پای خود بایستند.

دوشیزه لمبتون نسبت به کاشانی^{۵۳} سوءظن^{۵۴} داشت که مبالغه‌هنگفتی پول از جایی دریافت داشته احتمالاً این پول را نه روسها بلکه یک منبع امریکایی در اختیار او قرار داده است و اضافه می‌کرد البته پول از طرف وزارت امور خارجه امریکا پرداخت نشده ولی شاید منبع پرداخت آن شاخه‌ای از S.O.E (سازمان عملیات اجرایی ویژه) بوده که برای مدتی از دکتر مصدق و کاشانی به عنوان پاسخی در برابر کمونیسم استفاده می‌کرد. لمبتون ارزیابی امریکا را درباره قدرت مصدق رد می‌کرد و عقیده داشت امریکاییها در مورد مسائل مربوط به ایران تجربه و واقع‌بینی سیاسی انگلیسها را ندارند.^{۵۵} نکته مهم اینکه، مبارزات آیت‌الله کاشانی از عراق در سال ۱۹۲۰ و تداوم آن طی سالهای بعد و همچنین مواضع ایشان در خلال سالهای مبارزه، موضوعی است که خود جای تحلیل جداگانه‌ای دارد. اما اینکه دوشیزه لمبتون بدون ذکر سند و ارائه دلیل متقن چنین اتهامی را به ایشان وارد کرده چیزی جز عدم ملاحظات این چهره ضدانگلیسی به ذهن متبادر نمی‌سازد و از این رو این مطلب صرفاً به منظور بدنام کردن و مخدوش نمودن وجهه سیاسی این روحانی مبارز مطرح شده است.

تقریباً از ابتدای بحران سال ۱۹۵۱ میلادی یک جریان فکری قوی در وزارت امور خارجه انگلیس معتقد بود که احساسات ضدانگلیسی (بیمارگونه) و زیرکانه مصدق هرگونه مذاکره‌ای

را بیهوده می‌سازد. این طرز فکر در گزارشهای «اریک برتود»، دستیار معاون وزارت امور خارجه در امور اقتصادی منعکس می‌گردد، گو اینکه این شخص تماس روزمره با مسائل ایران نداشت. در واقع در اثر نوعی «توافق شرافتمندانه» او تا حدودی از مسائل مزبور کنار گذاشته شده بود چون پیش‌تر کارمند «شرکت نفت انگلیس و ایران» بود اما در هر موردی که فرصت دست می‌داد آزادانه عقیده‌اش را ابراز می‌کرد که معمولاً در تأیید قضاوت‌های دوست صمیمی‌اش خانم آن لمبتون بود. وی نه تنها به عنوان یک دانشمند بلکه به عنوان شخص صاحب‌نظر در امور جاری ایران مورد احترام بود. نظریات او هر چند معمولاً به طور مستقیم یا از طریق گزارشهای «برتود» ابراز می‌شد، وزنه‌ای به شمار می‌رفت. میس لمبتون به وزارت امور خارجه اصرار می‌ورزید تا جایی که امکان دارد مصدق را بایکوت کنند و تنها در موارد بسیار ضروری برای حفظ نظم عمومی با او وارد معامله شوند. یک سال و نیم پس از روی کار آمدن مصدق، برتود می‌نویسد: «میس لمبتون تعطیلات آخر هفته گذشته را با ما گذراند و او هنوز معتقد است که مذاکره با مصدق امکان‌پذیر نیست زیرا موضع او به طور کلی بر احساسات ضدانگلیسی قرار دارد. اگر شروع به دادن امتیاز بکند پایه‌های قدرت خودش را در هم خواهد ریخت. بنابراین به نظر میس لمبتون پذیرفتن هرگونه توافقی با مصدق بی‌فایده است چون او بلافاصله دبه در خواهد آورد».^{۵۶}

به عقیده لمبتون امکان دارد موضع مصدق را با «وسایل پنهانی» تخریب کنیم. او فکر می‌کرد که از طریق وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران به تدریج می‌توان حالت عمومی را تغییر داد و بدین سان به ایرانیان باهوشی (!) که آماده همکاری با انگلیسها هستند فرصت داد. در یکی از گزارشهای «برتود» در ژوئن ۱۹۵۱ (خرداد ۱۳۳۰) آمده است: «میس لمبتون احساس می‌کند بدون مبارزه‌ای بر اساس خطوط فوق‌الذکر امکان ندارد بتوان محیط مساعدی را برای تغییر رژیم در تهران به وجود آورد.» با تلاشهای محرمانه انگلیس، همکاری با ایرانیانی میسر می‌بود که اطمینان داشتند برنامه مصدق در ملی کردن نفت فقط به خودکشی اقتصادی مملکت خواهد انجامید. از این رو لمبتون برای انجام این وظیفه پیچیده و دشوار، رابین زینر را پیشنهاد کرد. به نظر میس لمبتون این شخص مرد «ایده‌آل» برای رهبری عملیات پنهانی طرفداران انگلیس بود. به نوشته برتود در ژوئن ۱۹۵۱ دکتر زینر هنگامی که در سال ۱۹۴۴ تهدید جدی وجود داشت که روسها آذربایجان را تسخیر کنند در امر تبلیغات مخفی بی‌اندازه موفق بوده است. او هر کس را که در ایران سرش به تنش بیارزد و اهمیتی داشته باشد می‌شناسد. شخصی است بسیار زیرک البته در آن هنگام خط‌مشی سیاسی ما بر این قرار داشت که افکار عمومی را از بازار به بالا بر ضد رخنه روسها برانگیزیم.

پاییز و زمستان سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) دورانی بحرانی بود که طی آن انگلیسها و امریکاییها به

اتفاق یکدیگر به کشیدن نقشه عملیات پنهانی بر ضد مصدق پرداختند. سیاست انگلیسها ثابت ماند، اما تغییر سیاست در واشنگتن مشاهده شد. از نظر آنها دستگاه حکومتی ترومن در معامله با مصدق بی‌نهایت محتاط بود. دین آچسون وزیر امور خارجه و جورج مک گی، معاون او که به مسئله ایران می‌پرداخت راه خطا می‌پیمودند، به جای آنکه مصدق را یک دیوانه فوق‌العاده گمراه و یک افراطی خطرناک ضدانگلیسی بدانند، او را به عنوان یک جتلمن دلپذیر شرقی تلقی می‌کردند. «سرپیرسون دیکسون» (که در ژانویه ۱۹۵۳ وقتی «مکینس» به سفارت بریتانیا در واشنگتن منصوب شد، به عنوان قائم‌مقام وزیر امور خارجه جانشین او گردید) نوشت: «اشکال دستگاه حکومتی قبلی این بود که هر بار که مصدق موضع خود را تغییر می‌داد به ما فشار می‌آوردند که به او امتیازی بدهیم اما چنین به نظر می‌رسد که دستگاه حکومتی جدید تشخیص داده است که ما اکنون به حد و مرز دادن امتیازها رسیده‌ایم.» و این پیشرفتی قابل ملاحظه در «نوسانی» بودن که زینر و لمبتون به آن اشاره کرده بودند. تفسیر دیکسون درباره تغییر مزبور این بود: «این گروه بسیار نیرومندتر است.»^{۵۷}

شبکه‌های جاسوسی انگلیس در ایران و اعزام جاسوسان بریتانیایی به تهران

بریتانیا برای مقابله با جریان نهضت ملی شدن نفت و رهبران آن به سراغ جاسوسان و کارشناسان کهنه‌کار خود رفت که سابقه آشنایی با اوضاع ایران داشتند و این کشور را خوب می‌شناختند. برخی از این جاسوسان در کسوت اهل علم درآمده بودند و در مراکز علمی بریتانیا به تدریس و تصنیف اشتغال داشتند. از آن جمله «زینر» دوست لمبتون، استاد دین و اخلاق در دانشگاه آکسفورد و صاحب تألیفات معتبر در زمینه مذاهب شرق بود که سوابق ممتد اطلاعاتی از دوران جنگ جهانی دوم در ایران داشتند. او در زمان جنگ، وابسته سفارت بریتانیا بود و پس از جنگ در دانشگاه آکسفورد به تعلیم زبان فارسی پرداخت و سرانجام در ۱۹۵۲ پس از انجام مأموریت در تهران به آکسفورد برگشت و به سمت استادی مذاهب شرقی و اخلاق منصوب شد.

«آلن چارلز ترات» (Alan Charles Trott) در سالهای جنگ دوم جهانی رئیس سرویس اطلاعاتی انگلیس (MI6) در ایران بود که با پوشش کاردار سفارت بریتانیا در تهران عمل می‌کرد. از اقدامات مهم «ترات» روابط گسترده او با سیاستمداران ایرانی و جذب آنها به سرویس جاسوسی انگلیس بود. معاشرت وی با صاحب‌منصبان لشکری و کشوری بسیار گسترده بود. به طوری که سرلشکر حسن ارفع در خاطرات خود می‌نویسد: «ما با کارمندان سفارت بریتانیا چه سیویل و چه نظامی دارای روابط بسیار دوستانه بودیم بویژه با سفیر سرریدر بولارد، آلن ترات، ژنرال فریزر، کلنل بی‌بوس، کلنل گاسترل و آن لمبتون. من با دشواری فراوان می‌کوشیدم تا برای آنها وضع واقعی بویژه نگرش اخلاقی و معنوی ارتش که کاملاً فدایی شاه و سلطنت بود و میهن‌پرستی عامه مردم را توضیح دهم.»^{۵۸}

«سر ریدر بولارد»، وزیرمختار انگلیس در ایران در زندگی نامه خود می نویسد: «ما خوشبختانه در تهران کارمندانی داشتیم که دارای دانش فوق العاده عالی از میهن خود و از ایران و زبان فارسی بودند. آتاشه نظامی سرلشکر فریزر و دستیار او سرهنگ دوم بی بوس، دوشیزه لمبتون و یک گروه دبیر شرقی. «دوشیزه لمبتون» در زمانی که به عنوان وابسته مطبوعاتی در سفارت انگلیس در تهران کار می کرد دارای مدرک دکتری فلسفه از دانشگاه لندن بود.»

سرویس اطلاعاتی بریتانیا توسط جاسوسانی برجسته چون «آلن چارلز ترات» و «آن لمبتون» و «ارنست پرون» شبکه های بومی وسیع خود را بازسازی کرد و در همین دوران «اداره خاورمیانه» سرویس اطلاعاتی امریکا نیز به رهبری کرومیت روزولت نخستین شبکه های خود را تنیده بود و هر دو دستگاه جاسوسی فعالیت های توطئه گرانه پیچیده و مؤثری را بویژه در بحبوحه حوادث سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۲۵ به فرجام رسانیده بودند.

پس از معرفی زینر توسط دوشیزه لمبتون و ورودش به ایران توسط «عباس اسکندری» با «قوام السلطنه» ارتباط یافت و او را نامزد جانشینی مصدق کرد. چند هفته بعد از ورود زینر به ایران «وودهاوس» از مسئولان ارشد MI6 نیز به او پیوست. وودهاوس و زینر به همراه گروهی در سفارت انگلیس، با دستور صریح از «هربرت موریس» وزیر امور خارجه دولت کارگری انگلستان، وسایل سقوط مصدق را فراهم آوردند. این دستور بعدها مورد تأیید «ایدن» وزیر امور خارجه دولت محافظه کار نیز قرار گرفت.^{۵۹}

وودهاوس در شرح حال خود به تفصیل و روشنی می نویسد که چگونه پس از ورود به تهران به وسیله زینر با عوامل و جاسوسان دیگر سفارت چون «ارنست پرون»، دوست سوئیسی شاه و «برادران رشیدیان» و «شاپور ریپورتز»، که در آن زمان هنوز جوان بود و نام و نشانی چندان نداشت آشنا شد. سرنخ این جریان دست پرفسور لمبتون بود که وزارت امور خارجه بریتانیا تقریباً در کلیه اقدامات مهم مربوط به ایران، پیش تر با او مشورت می کرد و صواب دید او را به کار می بست. در گزارش برتود در مورخ ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱ آمده است: «رابطه زینر با شاه از طریق ارنست پرون بود که همه تحرکات دربار و جریانات داخلی را به او اطلاع می داد.»^{۶۰}

فراهم آوری مقدمات کودتا

مقدمات کودتای ۲۸ مرداد به دست عوامل انگلیس و شرکت نفت سابق و هوادارانشان در داخل ایران طراحی گردید ولی چون با مشارکت امریکاییها به اجرا درآمد به کودتای امریکایی معروف شد. از همان اوان اجرای قانون ملی شدن نفت، سرنگون کردن رهبران این نهضت ملی هدف شماره یک دولتمردان انگلیس به شمار می رفت. به همین سبب شبکه های جاسوسی بریتانیا

و شرکت نفت انگلیس که از دیرباز حضور فعال و همه جانبه‌ای در زندگی سیاسی - اجتماعی ایران داشتند، مأموریت یافتند که با استفاده از طرفداران و شبکه‌های جاسوسی محلی در ایران نسبت به تضعیف و بی‌ثبات کردن حکومت مصدق تلاش کنند. تعدادی از زبده‌ترین جاسوسان و شرق‌شناسان مانند دوشیزه لمبتون، رابین زینر، لارنس لاکهارت، جفری ویلر، ریچارد سدان و وودهاوس بسیج شدند تا از تجربیات و دانش وسیع خود در مورد جامعه ایران استفاده کرده با اجرای برنامه‌های گوناگون و بحران‌سازی مداوم، مصدق را سرنگون و مسئله نفت را به دلخواه خود حل و فصل نمایند. آنها موفق شدند عواملی مانند «ارنست پرون»، «شاپور ریپورتر» از عوامل دربار و شاه، و برادران رشیدیان و سیاست‌مداران قدیمی و همچنین افرادی که می‌توانستند رهبری مخالفین را برعهده بگیرند، مانند «زاهدی» را در طرح‌های توطئه خود وارد سازند.^{۶۱} ذیل عنوان رایزنی برای جانشینی زاهدی در کتاب خواب آشفته نفت آمده است: «و چنین بود که وزارت خارجه انگلیس هم در صدد پیدا کردن جانشین مناسبی برای زاهدی برآمد و باز در این مرحله به سراغ دوشیزه لمبتون رفتند که معتقد بود «شاه آدم بیهوده‌ای است چون نه خودش قادر به حکومت است و نه می‌گذارد سایرین حکومت کنند». لمبتون، ابتهاج را هم لایق نخست‌وزیری نمی‌دانست و همچنان اصرار داشت «تنها کسی که قادر به حل مسائل ایران و نجات مملکت می‌باشد، سیدضیاءالدین طباطبایی است». اما شاه فرصتی برای رایزنی‌ها باقی نگذاشت و مشکل خود را با آیزنهاور حل کرد.^{۶۲} زیرا با توجه به نفوذ و سلطه روزافزون امریکاییها، شاه متوجه این امر بود که باید به سوی آنها تمایل بیشتری نشان دهد لذا پیش از آنکه شاه بخواهد تصمیم بگیرد، مجری سیاستهای امریکاییها شد.

ویکتوری هاوس و فعالیتهای آن

خنثی‌سازی تبلیغات شورویها از طریق اداره انتشارات سفارت انگلیس یا همان ویکتوری هاوس هم داستانی شنیدنی دارد که می‌توان در آن نقش لمبتون و دستیاران ایرانی‌اش را ملاحظه کرد.

در بیان شرایط زندگی مردم، فجایع و جنایات مربوط به جیره‌بندی خواربار و بلایا و مصیبتی‌هایی که مردم در سالهای اشغال گرفتار آن بودند، بسیار گفته شده است. از اواخر زمستان ۱۳۲۰، یعنی درست زمانی که مجلس «پیمان همکاری میان ایران و انگلیس و شوروی» را تصویب کرد و به اشغال ایران صورتی قانونی بخشید؛ درست از هنگامی که انتظار می‌رفت فشار بر ملت ایران کمتر شود و محرومیت‌های ایرانیان کاهش یابد، کم‌یابی نان آغاز شد و به تدریج به صورت قحطی فراگیری درآمد. غارت محصولات ایران بویژه غلات از سوی

متفقین، انتقال محصولات کشاورزی و دامی ایران به شوروی از خطه شمالی کشور و خرید محصولات جنوب از کشاورزان توسط انگلیسها به منظور تحویل به شورویها، منجر به مرگ هزاران نفر از گرسنگی شد. در چندین شهر مهم شورشیهای خودانگیخته‌ای علیه قحطی و گرسنگی و بیدادگری روی داد که به دست حکومت به خاک و خون کشیده شد و به تبع آن مشاجرات تبلیغاتی میان انگلیسها و شورویها بر سر فریب دادن مردم ایران آغاز شد که هر کدام می‌کوشیدند خود را یاور و مددکار ملت ایران نشان دهند. در چنین شرایطی ناگهان انسان‌دوستی شوروی گل کرد و یک روز ده یا دوازده کامیون شوروی در خیابانهای تهران به راه افتاده گندمهای اهدایی را به مردم ایران نشان دادند و به دنبال آن برخی مطبوعات درباره این کمکهای بی‌شائبه و برادرانه دولت شوروی قلمفرسایی کردند؛ اما انگلیسها حتی این کمدمی مسخره را نیز تحمل نکردند و اداره انتشارات سفارت انگلیس یعنی همان «ویکتوری هاوز» در اعلامیه‌ای که در روزنامه‌ها (البته به استثنای مطبوعات حزب توده) منتشر شد آوردند که «اگر شوروی ۲۵ هزار تن گندم به ایران داده به علت آن است که انگلیس و امریکا تا پایان ژانویه ۱۹۴۳ چندین برابر ۲۵ هزار تن به آن کشور گندم فرستاده‌اند و البته بهترین راه کمک به تهران آن بود که گندم از مناطق آذربایجان که سه سال متوالی حاصل در آنجا خوب بوده و مقدار کافی انبار شده است به تهران آورده شود ولی مالکین آذربایجان از تأمین آذوقه شهر تبریز هم دریغ دارند چه رسد به آنکه به فکر مردم بیچاره تهران باشند.»^{۶۳} میس لمبتون و دستیاران ایرانی‌اش از یک سو می‌کوشیدند تبلیغات شوروی را خنثی کنند و به ملت ایران بگویند که فریب نخورند که این ۲۵ هزار تن گندم را شوروی به آنها داده است بلکه باید بدانند که این هدیه را به طور غیرمستقیم آنها داده‌اند، از سوی دیگر سعی می‌کنند هم خودشان و هم شوروی را تبرئه کنند و تمام کاسه و کوزه‌ها را به سر مالکان آذربایجان و ایالات دیگر بشکنند و آنان را مقصران اصلی و مسببان قحطی نشان دهند.

انورخامه‌ای در برشماری نهادهای انگلیس در ایران و نقش آنها در تعیین سیاستهای کلی آن زمان در ایران می‌نویسد: «نهاد پنجم اداره اطلاعات سفارت انگلیس «ویکتوری هاوز» بود که سرپرستی آن را میس لمبتون بر عهده داشت. این اداره گرچه از لحاظ نام‌گذاری، جزئی از سفارت انگلیس محسوب می‌شد اما در واقع نهادی کاملاً مستقل و وابسته به دستگاه اطلاعاتی - تبلیغاتی انگلستان بود و احتمالاً با اینتلجنس سرویس نیز پیوندهایی داشت.»^{۶۴}

ارتباط لمبتون با بهایان ایرانی

در ۱۰ مهر ۱۳۴۵، ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیریت اداره کل سوم (مقدم)

چنین گزارش می‌دهد: «با تحقیقاتی که به نحو غیرمحسوس به عمل آمده است خانم «نعیمی»^{۵۵} دختر عبدالحسین نعیمی که اکنون همسر سرلشکر خسروانی می‌باشد یکی از بهاییهای متعصب و بانفوذ فرقه بهاییان ایران است. عبدالحسین نعیمی در سالهای ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته (شبکه) محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس (ترات) در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و دوشیزه لمبتون که یک دوشیزه ۸۰ ساله انگلیسی است و در جنگ جهانی دوم ریاست کمیته اینتلیجنت سرویس انگلستان را در تهران به عهده داشته و کلیه امور و بازیهای سیاسی داخلی را به نفع انگلستان رهبری می‌نموده یکی از دوستان و همکاران مؤمن «عبدالحسین نعیمی» بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی به طور مخفیانه و غیرمحسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می‌داده است و در ظاهر به کسب و تجارت می‌پرداخته است. آقای نعیمی از مالکین بزرگ به شمار می‌رفته و همکاری خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است و از لحاظ بهایی‌گری جزو گروه کارگردانان بهایی در تهران می‌باشد که آقای «ثابت پاسال» در مواقع لزوم از نظریه و افکار نعیمی استفاده می‌نماید. او در حال حاضر ساکن تهران است. دختر آقای نعیمی که زن سرلشکر خسروانی است در چند سال قبل توانست به طور محرمانه شوهرش (سرلشکر خسروانی) را به دین بهایی گرایش دهد. سرلشکر خسروانی در حضور آقای دکتر «علی ورقا» استاد دانشگاه که از بهاییان متعصب و یکی از روحانیون بهاییان است با حضور آقای نعیمی رسماً به دین بهایی گروید و قرار بر این شده که از لحاظ حفظ پرستیژ و شئون نظامی و بعضی از پستهایی که به وی محول گردیده بهایی بودن وی از چهارچوبه دیوار خانوادگی تجاوز نکند. خانم نعیمی نیز از چندی قبل عهده‌دار انجام وظایف پدرش با سرویسهای اطلاعات سفارت انگلیس و مقامات انگلیسی است و خانم نعیمی در سال چند مرتبه به اروپا و انگلستان مسافرت و در کنفرانسهای بهاییان جهان که در لندن و واشنگتن و کانادا تشکیل می‌گردیده از طرف زنان بهایی ایران شرکت می‌نماید و در انجام وظایف خود در مورد ترویج و توسعه نفوذ بهاییان جدیت و از خودگذشتگی نشان داده و اکنون مقام اول را در بین بهاییان ایران دارا می‌باشد. «سرلشکر خسروانی» شوهر بانوی مزبور نیز ترقی و توفیق خود را در امور اداری و نظامی مرهون اقدامات زنش می‌داند. و شایع است بنا به توصیه خانم نعیمی سرلشکر خسروانی موظف می‌باشد که در کارهای اداری افراد و درجه‌داران و افسران بهایی را به طور غیرمحسوس بیش از سایرین مشمول لطف خود قرار دهد. خانم نعیمی دارای خواهر دیگری می‌باشد که عیال آقای «علی امینی» که شغل وی مالک است و از بهاییان متعصب به شمار می‌رود. خانم سرلشکر خسروانی در تمام جلسات رسمی و غیررسمی خواه مربوط به شوهرش و خواه مربوط به سایر دوستان با علاقه زیاد شرکت می‌نماید و در لندن در انجمن بهاییان ایرانی مقیم انگلستان نایب رئیس بوده و این انجمن بیشتر به امور زنان و

دختران و تازه عروسان بهایی رسیدگی می‌نماید و هر ساله در بهار و زمستان به لندن مسافرت می‌نماید. خانم نعیمی به وسیله پدرش عبدالحسین نعیمی با دیپلماتهای انگلیسی و امریکایی آشنایی دارد و در لندن نیز با زنان و مردان نمایندگان مجلس و وزارت امور خارجه آشنایی داشته و به منزل آنان رفت و آمد دارد. سرلشکر خسروانی در تمام موارد زندگی سعی می‌کند هر چه بیشتر از نظر بهاییان و تظاهر به بهایی‌گری دور بماند و در جلسات متشکله بهاییها دیده نشود و بدین جهت شاید ۹۰٪ از دوستان و بستگان سرلشکر خسروانی از بهایی بودن وی اطلاعی نداشته و از فعالیتهای سیاسی و مذهبی زنش بی‌اطلاع می‌باشند.»

طبق اسناد ساواک، باند فوق یکی از شبکه‌های گسترده مافیایی - جاسوسی دکتر «عبدالکریم ایادی» بود که در دوران اشتغال «عطاءالله خسروانی» به عنوان وزیر کار، مشاغل کلیدی این وزارتخانه را به دست داشتند.

طبق اطلاع خانم تیمسار سرلشکر پرویز خسروانی معاون ژاندارمری کل کشور جزو بهاییهای متعصب بوده و سرلشکر خسروانی نیز اداره کننده یک لجنه بهایی است و مرکز جلسات لجنه هم هفته‌ای یک بار در منزل سرلشکر خسروانی تشکیل می‌شود و آقای عطاءالله خسروانی (وزیر کار) دکتر «راسخ»^{۶۶} و دکتر «ایقانی» در جلسات مذکور شرکت می‌کنند و به وسیله وزیر کار با سپهبد «ایادی» پزشک دربار شاهنشاهی مربوط هستند و از وی اخذ دستور می‌نمایند. گفته می‌شود خسروانی، وزیر کار عده زیادی از بهاییان وزارت کار را که سمت مهمی در آن وزارتخانه به آنها محول نشده به مرور تغییر پست داده و امور مهمه وزارت کار را به دست آنان سپرده که می‌توان نام مهندس «مجد» معاون فنی وزارت کار و «پرتو اعظم» مدیرکل امور اجتماعی وزارت کار را ذکر نمود. ضمناً این عده از مبلغین بهایی هستند و هر یک لجنه‌ای دارند و دستورات صادره از طرف سپهبد «ایادی» را که وسیله وزیر کار به آنها اطلاع داده می‌شود اجرا می‌نمایند.^{۶۷}

لمبتون در «پیاده‌رو»

در ماه ژوئن ۱۹۴۱ آلمان هیتلری پیمان خود را با روسیه شوروی شکست و در جبهه‌ای به طول دو هزار کیلومتر به خاک شوروی حمله کرد. درست ده روز بعد در اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) نیروهای متفقین از جنوب و شمال کشور ما را اشغال کردند و هرج و مرج و گرانی و فساد را برای ایران به ارمغان آوردند. نیروهای خارجی (انگلیس و شوروی) بهانه اشغال خود را وجود شماری از عمال و افسران آلمانی در پوشش مهندس و تکنسینهای فنی در مؤسسات راه‌آهن و برخی از مؤسسات دیگر صنعتی و احتمال اجرای نقشه آلمان برای اشغال ایران اعلام

داشتند. متفقین قبلاً در ۱۶ ژوئن و ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت مکرر به دولت ایران در این زمینه اخطار کرده بودند. این حوادث منجر به استعفای رضاخان از سلطنت و تبعید او توسط انگلیسها به جزیره موریس، سپس به ژوهانسبورگ شد. در چنین شرایطی، انگلیسها دو سازمان مجهز جاسوسی در ایران تدارک دیدند. یکی «خانه پیروزی» (ویکتوری هاوس) برای توزیع نشریات تبلیغاتی به زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی مثل روزگار نو، شیپور و عالم جنگ، به مدیریت یک ایرانی به نام «تمدن الملک» بود و دیگری سازمان ضداطلاعات و جاسوسی MI6. ریاست سازمان ضداطلاعات با «کلنل اسپنسر» و ریاست خانه پیروزی بر عهده یک فارغ‌التحصیل رشته زبانهای شرقی از دانشگاه آکسفورد انگلستان به نام «میس لمبتون» بود. لمبتون در باغ سفارت انگلیس در تهران ساکن بود و محل خانه پیروزی در ساختمان بزرگ و وسیعی در خیابان فردوسی، کمی پایین‌تر از میدان فردوسی بود که بعد از جنگ به مرکز انجمن روابط فرهنگی ایران و انگلیس تبدیل شد و در حال حاضر نیروی انتظامی در آن مستقر است.

پخش کلیه نشریات انگلیسها در تهران و شهرستانها بر عهده «حسن عرب»^{۶۸} صاحب بنگاه نشریاتی «پیاده‌رو» بود. بنگاه پیاده‌رو در خیابان نادری نرسیده به چهارراه یوسف‌آباد، مقابل بیمارستان سابق شوروی (شرکت دارویی تبدی) بود.

۱۱۶

«پیاده‌رو» شامل دو دهنه مغازه بزرگ با یک زیرزمین وسیع و قفسه‌های بزرگ پر از کتاب و نشریات و مجلات خارجی بود. قبل از ورود متفقین، «بنگاه پیاده‌رو» نشریات آلمانی، از جمله مجله سیگنال را هم برای فروش عرضه می‌کرد ولی با ورود متفقین، کار عرب به پخش نشریات انگلیسی منحصر شد. پیاده‌رو همچنین مرکز ملاقاتهای میس لمبتون با برخی رجال سیاسی آن زمان بود. لمبتون اغلب بعد از ظهرها به «پیاده‌رو» می‌آمد و در این محل با برخی از رجال آن روزگار چون «عبدالحسین هژیر» و «مورخ‌الدوله سپهر» و «دکتر طاهری» و «ملک مدنی» (نمایندگان با نفوذ مجلس) و «غلامحسین ابتهاج»^{۶۹} (برادر ابوالحسن ابتهاج) صحبت می‌کرد.

معروف‌ترین نویسندگان چپ همچون «آقا بزرگ علوی»، «احسان طبری»، «عباس نراقی» از گروه پنجاه و سه نفر ارانی که در خانه پیروزی در خدمت لمبتون بودند، نیازهای فرهنگی خود را از بنگاه «پیاده‌رو» تهیه می‌کردند. «عرب» بیشتر اوقات در سفر و حضر همراه لمبتون بود؛ در سفر برای سرکشی به شعبات «خانه پیروزی» در شهرستانها، در ملاقات لمبتون با سران عشایر، در بازدید از اماکن مذهبی که لمبتون با چادر نماز از آن اماکن دیدن می‌کرد. عرب بعد از جنگ به فعالیت سیاسی پرداخت و با «صنیع حضرت» از لاتهای تهران جزو محافظین و گروه ضربت «سیدضیاءالدین طباطبایی» درآمد. او دسته‌ای از دانشمندیها و اراذل جنوب شهر را

تشکیل داده بود تا از آنها برای مقابله و زد و خورد با دسته‌های حزب توده استفاده کند. او بعد از ۲۸ مرداد در سلک روزنامه‌نگاران درآمد و روزنامه پرچم خاورمیانه را در خوزستان منتشر کرد. سپس صاحب دو هتل بزرگ یکی در شیراز و دیگری در اهواز شد. او با شیخ‌نشینهای خلیج فارس مربوط بود و اکثر مشتریهای هتل‌های او را شیخ‌نشینان تشکیل می‌دادند. عرب برای سرگرمی مشتریهای هتل‌هایش از فرانسه و اسپانیا و لبنان گروه زنان رقاصه و آرتیستهای آنچنانی را به ایران دعوت می‌کرد تا برنامه‌های تفریحی به نمایش گذارند. عرب با اینکه سواد کلاسیک نداشت اما به زبانهای انگلیسی و عربی به راحتی صحبت می‌کرد. او پیش از انقلاب اسلامی به انگلستان پناهنده شد و اکنون سالهاست که در آنجا زندگی می‌کند. کسانی که او را دیده‌اند، نحیف و ضعیف و به سیمای معتادان توصیفش می‌کنند. هوشنگ مقارهای گفته است به تازگی به خاطر خرید و حمل تریاک به دام پلیس انگلستان افتاده با وساطت دوشیزه لمبتون آزاد شده است.

ظاهراً این دومین بار بوده که لمبتون به داد او رسیده وی را از مخمصه نجات داده است. بار اول مربوط به زمان جنگ می‌شد که انگلیسها پوسترهای بزرگ مقوایی و اوراق تبلیغاتی خود را که علیه آلمانها چاپ کرده بودند بدو می‌سپردند تا به در و دیوار خیابانها و فروشگاهها و معابر عمومی نصب کند. عرب تعدادی از آنها را الصاق و بقیه را به کسبه خیابان استامبول و شیرینی‌فروشیها برای تهیه پاکت میوه و جعبه شیرینی می‌فروشد. زیرا در زمان جنگ، کاغذ و مقوا به طور سرسام‌آوری کم‌یاب و گران شده بود. انگلیسها از طریق همسران کارکنان و کارمندان سفارت که مرکز خریدشان استامبول بود جریان را می‌فهمند و عرب را تحت تعقیب قرار می‌دهند که با وساطت میس لمبتون نجات می‌یابد. ظاهراً این بار هم به خاطر اختلافی که با اسدالله خدایکی (اسدالله کچل) داشته از جانب او، لو می‌رود و پس از خرید لول تریاک توسط پلیس، دستگیر و تحویل کورت (دادگاه) لندن می‌شود. همسر عرب دوشیزه لمبتون را که حالا بیش از هشتاد سال دارد و در دهکده‌ای خارج از لندن زندگی می‌کند از جریان دستگیری شوهرش آگاه می‌سازد. میس لمبتون در نامه‌ای برای قاضی تذکر می‌دهد که عرب مبتلا به بیماری است و تریاک دواي اوست. ضمناً یادآور می‌شود زمانی که او در ایران خدمت می‌کرده است عرب در سفر و حضر همراه او بوده خدمات زیادی به بریتانیای کبیر نموده است. دادگاه نیز از محاکمه او چشم می‌پوشد و مقرری پناهندگی‌اش را افزایش می‌دهد و به قول خودش ظاهراً عذو سبب خیر می‌شود.^{۷۰} در این جا برخی از مکتوبات سفیر انگلستان در مورد دوشیزه لمبتون می‌آید و علت زوایای شخصیتی این دوشیزه، توانمندیهای وی و ارزش اهمیت ایشان از نگاه سفیر بولارد بیان می‌شود. این نوشته‌ها به نوعی ارزیابی عملکرد این کارمند عالی‌رتبه

سفارت در جهت اهداف دولت متبوع خود است که از منظر نگاه سفیر کاملاً مثبت ارزیابی شده است و استحقاق دریافت نشان را یافته است.

ژانویه ۱۹۴۰ (۱۳۱۸/۱۰/۱۱)

وقتی اعضای سفارت برای معرفی نزد شاه رفته بودند او را در وضعیتی متفاوت یافتند. شاه حتی درباره دبیر بازرگانی مزاحی می‌کند. او چون نسبت به نظامیان نازک‌دل است، چند کلمه‌ای با وابسته نظامی رد و بدل کرده اما بیشترین توجه را (همان طور که باید) نسبت به دوشیزه لمبتون، وابسته مطبوعاتی، مبذول داشته است. خانم «داروین» به یاد می‌آورد که وقتی دوشیزه لمبتون نسبت به اسبهای مسابقه پدرش بی‌علاقگی نشان داد، اشتیاقی نسبت به شوق پیدا کرد و تصمیم گرفت به ایران بیاید. این تصمیم دوشیزه لمبتون برای ما خجسته بود چون او زبان فارسی را در حد عالی می‌دانست و دوستان ایرانی فراوانی به دور خود جمع کرده بود. وقتی جنگ شروع شد، دوشیزه لمبتون در ایران بود و سفارت او را به عنوان وابسته مطبوعاتی به کار گرفت. شغلی که خیلی خوب از عهده‌اش برمی‌آید. وزارت امور خارجه ما هرگز تعیین نکرده است که یک وابسته مطبوعاتی چه نوع لباس رسمی باید به تن کند. بنابراین تصمیم گرفته شد که او با ردای دانشگاهی در مراسم ظاهر شود. خانم «رابرتس» برای او از پارچه‌ای که از بازار خریداری شد ردای دانشگاهی درست کرد و از یک نفر در کالج امریکایی کلاهی دانشگاهی به امانت گرفت که اگر چه دانشگاه و دانشکده و رنگ آن نامتناسب بود ولی با آن موقعیت، مناسب داشت. دوشیزه لمبتون بلند قد است، به گمان من حدود یک متر و ۷۵ سانتیمتر و تا حدودی زمخت به نظر می‌رسد. ولی چهره‌ای بسیار جذاب و معقول دارد و هنگامی که برای شرف‌یابی لباس مذکور را پوشید خیلی جلب توجه می‌کرد. (ص ۳۰)

بیست و پنجم فوریه ۱۹۴۰ (۱۳۱۸/۱۲/۵)

کار اصلی دوشیزه لمبتون وابسته مطبوعاتی، این است که مواظب روزنامه‌های ایرانی باشد و ببیند که اخبار انگلستان فضای مناسبی از صفحات را اشغال کرده باشد. ما گه‌گاه می‌بایست متوجه «لغزش» به نفع آلمانیها باشیم. به هر حال از نظر ما مطبوعات ایران نسبت به آنچه در آغاز جنگ بود خیلی بهتر شده است. (ص ۴۵)

اول مه ۱۹۴۱ (۱۳۲۰/۲/۱۱)

دوشیزه لمبتون وابسته مطبوعاتی ما اخیراً در دهکده‌ای نزدیک کاشان اقامت داشت؛ در محلی به فاصله پنج یا شش ساعت با اتومبیل از تهران. در آنجا پیرمردی در یک دکان از او می‌پرسد: حقیقت دارد که جنگی در جریان است. او نمی‌دانسته که چه کسانی در حال جنگ هستند، اما شنیده جنگی در کار است. دوشیزه لمبتون او را مطمئن می‌کند که اطلاعاتش درست است و از او

می‌پرسد که آیا جنگ گذشته را به خاطر دارد. پیرمرد بعد از مدتی فکر کردن می‌گوید چیزی از اینکه روسها به یک جایی نزدیک اینجا آمدند به خاطر می‌آورد. این در مملکتی است که ارتشهای روسیه و ترکیه و انگلیس در آن حضور دارند. (ص ۹۴)

ششم اوت ۱۹۴۱ (۱۳۲۰/۵/۱۵)

من سعی می‌کنم برای دوشیزه لمبتون، وابسته مطبوعاتی پرکارمان یک دستیار دست و پا کنم. او دائماً در حال ایجاد فعالیتهای تازه است. اخیراً اقدام به انتشار بولتنهای خبری به صورت دو بار در هفته به آلمانی و مجارستانی کرده است. مجارستانیها که چند صد نفر می‌شوند و اکثراً کارگران ماهری هستند با اشتیاق این بولتنها را می‌خوانند. (ص ۱۱۰)

یازدهم نوامبر ۱۹۴۱ (۱۳۲۰/۸/۲۰)

دوشیزه لمبتون به طور اتفاقی از خانم وزیر صنعت (همسر عیسی صدیق، وزیر پیشه و هنر) که زمانی وزیر فرهنگ بود ولی مورد بی‌مهری شاه سابق قرار گرفت و مدتی بی‌کار مانده شنیده به خاطر اینکه وقتی شوهرش وزیر بوده مثل دیگران جیبهایش را پر نکرده است تا حالا بتواند به راحتی گوشه عزلت بگیرند. از شوهرش گله می‌کند. (ص ۱۴۲)

دوم دسامبر ۱۹۴۱ (۱۳۲۰/۹/۱۱)

[نامه بولارد به همسرش] انواع مسائل پیچیده دائماً به وجود می‌آید و کارکنان سفارت در حال افزایش‌اند. دوشیزه لمبتون به تنهایی دو سال وابسته مطبوعاتی بوده است با سرپرستی تبلیغات به عنوان کار جنبی. او اکنون حدود پنج نفر انگلیسی بدون احتساب ایرانیها، کارمند دارد.

سوم دسامبر ۱۹۴۱ (۱۳۲۰/۹/۱۲)

آنها [وزارت امور خارجه انگلستان] در نظر دارند «کالورت» را که در جده با من بود به اینجا بفرستند. من می‌خواهم که او پخش برنامه فارسی را از رادیو تهران به عهده بگیرد. او با ایران و زبان فارسی خوب آشناست و یک سال به اداره پخش رادیویی به زبان عربی از لندن کمک می‌کرد. من امیدوار هستم هر شب پانزده دقیقه برنامه رادیویی داشته باشم. تبلیغات دارد به یک حرفه بزرگ مبدل می‌شود.

دوشیزه لمبتون وابسته مطبوعاتی ما آن را در وقت اضافی خود اداره می‌کند ولی حالا که در مورد تبلیغات ما مانع سیاسی وجود ندارد می‌توانیم بیشتر به آن پردازیم. ما دچار توهم نیستیم. واضح است که نان و شکر فراوان و به قیمت پایین (و نه سیرک)^{۱۱} مهم‌تر از تبلیغات شفاهی و کتبی است ولی ما می‌خواهیم از هر دو وسیله استفاده کنیم. (ص ۱۴۵)... چه حیف است که د. ل. آر. ل. ای. او. ل. [مقصود خانم و آقای لاریمر است] نمی‌توانند به عنوان «مدیران روابط عمومی» به تهران بیایند. این عنوان جدید مدیر تبلیغات است. در حال حاضر، «اسکوائر» ریزن جدید ما این

وظیفه را انجام می‌دهد ولی خیلی کم به امور دیگران می‌پردازد و بزودی کاری که دوشیزه لمبتون بیچاره به تنهایی از پس آن برمی‌آید، چهار یا پنج نفر انجام خواهند داد. حتی در این صورت باز هم دستش از آنچه برایش باقی می‌ماند پر خواهد بود؛ خواندن مطبوعات ایرانی، حفظ تماس با سردبیران و روزنامه‌نگاران، نشر یک تفسیر خبری به فارسی، تقریباً هفت بار در ماه، فیلمهای تبلیغاتی و امثال آن. وقتی کالورت بیاید، سرپرستی رادیوی ما را به عهده می‌گیرد و سعی خواهد کرد در رادیوهایی که برنامه فارسی پخش می‌کند نفوذ کند. فعلاً دوشیزه لمبتون با کمک گرفتن از هر کسی باید این کار را انجام دهد. بعداً یک افسر جوان بخش سیاسی هند به اینجا خواهد آمد که کار اصلی او اداره بولتن روزانه انگلیسی خواهد بود. (ص ۱۴۶)

یازدهم ژوئن ۱۹۴۳ (۱۳۲۲/۳/۲۰)

امروز من نه به صورت عادی بلکه در یک مراسم رسمی و تشریفاتی به سه نفر از افراد جمع خودمان مدالهایی دادم که به مناسبت سال نو اعطا می‌شود. یکی از آنان دوشیزه لمبتون^{۳۲} بود که طی نزدیک به چهار سال بدون مرخصی در سمت وابسته مطبوعاتی خدمت کرده است. خوشحالم که بگویم او این هفته عازم میهن است. (ص ۲۶۶)

دسامبر ۱۹۴۴ (۱۳۲۳/۹/۱۹)

یکی از مسائل ما اسکان دادن به کارمندان زن است و حال آنکه وقتی من اینجا آمدم فقط یک زن وجود داشت؛ دوشیزه لمبتون. (ص ۳۶۶)

سفرهای لمبتون به ایران

لمبتون پس از پایان جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای متفقین، بار دیگر به ایران آمد. ورود او هفده روز پس از تشکیل دولت هژیر و هم‌زمان با مسافرت شاه به انگلستان انجام شد. بحثهای داغی درباره مأموریت جدید او و فعالیت‌هایش در گذشته در روزنامه‌های مخالف دولت در گرفت. چندی پس از ورود به ایران (گفته می‌شد که بارها ملاقاتهای پنهانی با هژیر داشته) مسئله سفر «نوری اسفندیاری» وزیر امور خارجه دولت هژیر به انگلستان پیش آمده بود و رادیو بی بی سی در برنامه فارسی خود تأیید کرد سفر وزیر امور خارجه برای مشورت با «مستر بوین» وزیر امور خارجه وقت انگلستان جهت تغییر بعضی از مواد قانون اساسی ایران صورت گرفته است.

لمبتون بار دیگر در زمان آغاز حکومت مصدق به ایران آمد. مأمورین بلافاصله ورود او را به مرحوم مصدق گزارش دادند. در این هنگام یک ماه از ورود لمبتون می‌گذشت. او پس از برخورد سرد با مقامات ایران با اتومبیل به بغداد رفت و از بغداد به کرمانشاه بازگشت. در این شهر بیست روز مهمان مستر هاوس کنسول انگلیس در کرمانشاه بود. (در آن تاریخ هنوز در این شهر دولت

ایران رابطه خود را با انگلیسها قطع نکرده بود و کنسولگریها و سفارت انگلیس در ایران تعطیل نشده بود. لمبتون در حالی که چادر نمازی بر سر داشت با اتوبوس به تهران آمد. در میدان فوزیه سابق در یک آپارتمان دو طبقه منزل کرد. چندی بعد ملبس به چادر نماز مجدداً از آنجا به اصفهان رفت و یک هفته میهمان «کلنل بکلی» کنسول انگلیس در اصفهان بود و از آنجا به شهر کرد سفر کرده، سپس به چهار محال و کوههای بختیاری و از آنجا به شوشتر و خوزستان رفت. لمبتون در همین سفر به ایران به یکی از دوستان ایرانی خود گفته بود: «وضع امروز ما در ایران به کلی فرق کرده و در حکومت کارگری ما در شرق به کلی نفوذ خود را از دست داده‌ایم»^{۷۹} وی پس از مراجعت به لندن کنفرانسی از مشاهدات خود در ایران در دانشگاه لندن برگزار نمود.

یک نمونه از فعالیتهای جاسوسی لمبتون

لمبتون فردی فراتر از وابسته مطبوعاتی بلکه به عنوان یک فرد اطلاعاتی کارآزموده توان گرداندن چندین موضوع را به طور هم‌زمان داشت و با افراد و شخصیتها، احزاب و گروهها، درباریان و حتی افراد «لمپن» در ارتباط بود. عملکرد علمی و عملی وی بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ نشانگر توانایی اوست. او علاوه بر کار عملی در عرصه ایران‌شناسی، شناخت قومیت و ایلات و عشایر ایران، فرهنگ ایرانی - اسلامی در حد یک استاد دانشگاه به مقام صاحب‌نظری رسید. در برخی مسائل نظریاتش دارای اعتبار علمی است. خیانتها و جاسوسیهای وی با توجه به همین تواناییها تداوم یافته بعید نیست که از ابتدا با همین هدف وارد ایران شده و سفرها و ملاقاتهای او به لحاظ گسترش حوزه نفوذ دولت متبوعش صورت گرفته است. تکیه بولارد به توصیه‌های وی حاکی از تواناییهای انکارناپذیر اوست.

هنگام اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ دولت انگلیس با اطلاعاتی که از فعالیتهای جاسوسی آلمانها در ایران به دست آورده بود تصمیم گرفت از معلومات و تجربیات لمبتون در دستگیری آنها استفاده نماید. در سال ۱۳۳۰ این دوشیزه قسمتی از فعالیتهای سیاسی خود را به نام فعالیتهای فرهنگی در مجله انگلیسی رویو آرنا تیک منتشر کرد که بیشتر مربوط به کوششی است که وی برای دستگیری «سام مولر» جاسوس زبردست آلمانی در قمصر کاشان به کار برده است. در آن روزها مولر از طرف مایر، جاسوس آلمانی مأمور سفر به نواحی کاشان و انتخاب نقطه امنی برای عملیات خود بود. مولر ابتدا به کاشان می‌رود ولی چون ماندن او در این شهر ممکن بود موجب سوءظن مأمورین گردد با مشورت یکی از تاجر مورد اعتماد مایر، قرار شد مولر برای انجام مأموریت خود به قمصر عزیمت کرده در باغ آن تاجر کاشانی مستقر شود. مولر چون فارسی را خوب می‌دانست بنا به معرفی آن تاجر و مالک باغ به عنوان شاگرد به باغبان معرفی شد. مولر

در ساختمان کوچکی در انتهای باغ سکونت گزید و دستگاه فرستنده خود را نیز در همان اتاق مستقر ساخت. انگلیسها فهمیده بودند که دستگاه فرستنده‌ای در حوالی کاشان وجود دارد ولی آنها نمی‌دانستند که این فرستنده در کدام قسمت از این شهر مستقر است و چگونه می‌توانند به محل این فرستنده دست یابند. برای کشف این فرستنده و شناسایی و دستگیری متصدی راه‌اندازی آن، میس لمبتون از طرف بولارد مأموریت یافت با سفر به کاشان در کشف محل استقرار این فرستنده و دستگیری متصدی آلمانی آن اقدام کند. لمبتون مدت یک ماه تمام در اطراف کاشان گردش می‌کرد. او هر روز کوله‌بار خود را که حاوی مقدار زیادی اوراق، یادداشت و عکس بود به کول می‌کشید و نقاطی را که می‌شناخت زیر پا می‌گذاشت و در مقام تحقیق بود. پس از یک ماه تلاش به این نتیجه رسید که محل استقرار دستگاه فرستنده و مسئول کاراندازی آن در قمصر کاشان قرار دارد. بلافاصله با پای پیاده از نیاسر راه قمصر را در پیش گرفت. ادامه ماجرا به رودرروی مولر، جاسوس آلمانی و لمبتون انگلیسی منجر شد که جاسوس آلمانی دست و پای لمبتون را بست و فرار کرد. سپس نیروهای ژاندارمری^{۷۴} حاضر شده، غائله را ختم کرده لمبتون به تهران می‌رود. این واقعه بسیار جالب و شنیدنی در کتابهای تاریخی نقل شده است که به علت مطول بودن آن در اینجا ذکر نمی‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند به کتب تاریخی از جمله زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر نوشته جعفرنیا و یا روزها و رازها، خاطرات ناصر امینی، رجوع کنند.

نکته پایانی

شرق‌شناسی زاینده یک ضرورت اقتصادی بود چرا که به تعبیری نخستین مرحله تحقیقات شرقی از آنجا آغاز شد که نیاز سیاسی و تجاری دول اروپایی آنها را به داشتن افرادی که با زبان و تاریخ و رسوم محلی ممالک شرقی آشنا باشند، واداشت. پس از آن و بعد از دو جنگ جهانی، توسعه اقتصادی، دید تازه تجاری، اندیشه سرمایه‌گذاری و روشهای حکومتی جدید هر یک جداگانه سبب شد که دول غربی با توجه عمیق‌تری به رشته شرق‌شناسی و از جمله ایران‌شناسی بنگرند.^{۷۵} ایران‌شناسی را اروپاییان بنیان نهادند و همچون شاخه‌های دیگر شرق‌شناسی غربی، جزئی از تمهیدات استعمار برای تسلط بر شرق گردید.

نیازی به تکرار این نکته نیست که غالب دانشمندان و محققان که رشته‌های شرق‌شناسی را دنبال کردند مخارج تحصیل، تحقیق و سفر را از مؤسسات، دانشگاهها، مجامع علمی و دولتی یا انجمنهای مورد حمایت و خادمان دولتهای خود اخذ نمودند و جمعی از آنان نیز مآلاً به خدمتهای رسمی دولتی مانند عضویت در وزارت امور خارجه درآمدند. کوتاه سخن اینکه در شرق‌شناسی علمی دست سیاست دولتها هیچ‌گاه بی‌کار نبوده است.^{۷۶}

این دانش اروپایی با وارونه جلوه دادن ارزشهای تمدنی و خاموش ماندن در برابر شکوه و عظمت تمدنهای غیراروپایی، توطئه‌هایی را سامان‌دهی کرده که کمترینش هویت‌زدایی از جوامع مدنظرشان بود. شرق‌شناسی که به کاوش در میراث تاریخی - فرهنگی شرق می‌پردازد به لحاظ روشی ابتدا در حوزه زبان‌شناسی داخل می‌شود زیرا علاوه بر سهولت ارتباط میان بومیان و مهاجران، فهم عناصر فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی هر کشور را اعتبار بیشتری می‌بخشید. در این جستار، نمونه‌هایی بسیار از آورده‌ها و نوشته‌ها و دیدگاه‌های دیگران در خصوص دوشیزه لمبتون بازگو شد که از فحوای آن مشهود است، پشت پرده فعالیت‌های علمی نقشه‌های جاسوس‌مآبانه و ویرانگرانه‌ای نهفته که سایه‌های شوم آن، تاریکی‌های تاریخ ما را می‌سازد. آموزش و فراگیری زبان فارسی یا تعلیم زبان انگلیسی به ایرانیها توسط لمبتون نه فقط ابزاری بود برای فهم عناصر فرهنگی بلکه دستمایه‌ای بود جهت اهداف استعماری که او را شایسته دریافت مدال برای محقق کردن چنین اهدافی کرد.

«چه کسی باور نمی‌کند که یک تحقیق صد در صد علمی اندر احوالات ترک و عرب و بلوچ ایران و پرداختن به ریزترین مسائل فرهنگی آنها تنها به این جهت صورت گرفته باشد که بگاه ضرورت از آنان در مقابل حکومت مرکزی یا در برابر یکدیگر استفاده شود؟»^{۷۳}

شنیده‌ایم که بسیاری از متون نوشته شده توسط شرق‌شناسان، زمینه مساعدی را برای تجاوز غریبان به شرق فراهم کرده است و خواننده‌ایم که برخی سفرنامه‌ها دستورالعمل کشورگشایی محسوب شده‌اند. در چندی از متون تاریخی نیز آمده است که سفرا و نمایندگان دولتهای غربی، مقدمات نفوذ وسیع‌تر دولت متبوع خود را تدارک دیده با برنامه‌ریزیهای بلندمدت این فرایند را مهندسی کرده‌اند. بی‌جا نیست که می‌بینیم لرد کرزن، این مدافع استعمار، نسلی از مأموران انگلستان (که یکی از آنها میس لمبتون است) را تحت نفوذ فکری خود داشته است. لمبتون متأثر از اندیشه‌های او، مطامع دولت خود را، با استفاده از ضعفهای داخلی کشورمان اقتناع کرد.

در سراسر واکاویهای خاطرات کسان مرتبط با ایشان، او را در کسوت علم و تحت پوشش پژوهشهای علمی و مردم‌شناسی با عنوان «شناخت باورهای سیاسی و فرهنگی» معرفی می‌کنند که با رهبران حزبهای سیاسی ایران دیدارهای پیدا و پنهانی داشت. وی با تمهید سازوکارهای تنیدن شبکه‌های جاسوسی و بومی‌سازی آن، عملیات روانی دولت بریتانیا را با همکاری رادیوی بی.بی.سی پشتیبانی و حمایت کرده، توسل به عملیات پنهانی لازم جهت تشویق و ترغیب افراد به منظور اقدامات براندازی دولتهای مردمی را توصیه می‌نمود و به راحتی با دخالت در امور سیاسی این کشور در شرایط حساس، برکناری مقامات ارشد سیاسی را طراحی کرده آترناتیوهای لازم را نظر به شناختی که نسبت به شخصیت‌های ایرانی داشت، معرفی می‌نمود. دوستی و مؤانست وی

با زینر، افسر اطلاعاتی MI6 در ایران و ... همه و همه این تشکیک را تقویت می‌کند که «چگونه می‌شود تصور کرد که کسی شیفته ملتی باشد اما از هرگونه اقدامی در جهت تنزل و تیره‌روزی و عقب‌نگهداشتن آنها کوتاهی نکنند؟»

آیا هنوز می‌توان به کسانی چون سرپرسی سایکس، لرد کرزن، ادوارد براون، پوپ، یا دیگران به عنوان شرق شناس و ایران‌شناس علاقه‌مند به این آب و خاک خوش‌بین بود؟

پانوشتها

۱- وی در مقدمه مالک و زارع به این واقعیت چنین اشاره می‌کند: «اکنون وقت آن است که از مؤسسه پادشاهی امور بین‌المللی و کمیته تحقیق «لور هلم» که متحمل مخارج مسافرت‌های من در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ میلادی شده‌اند سپاسگزاری کنم.» فصیحی‌پور، سیمین، *جریانهای اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، تهران نوند (نوید سابق)، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶.

۲- گزارشی از جلسه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی در سالن انجمن پادشاهی بولینگن هاوس پیکادمی چهارشنبه هفتم دسامبر ۱۹۶۰ حاکی است: «سرویلیام دیکسن» مارشال نیروی هوایی و رئیس انجمن به کرسی ریاست جلوس نمود و در پایان سخن‌رانی مدال سرپرسی سایکس مموریال را که از طرف انجمن در سال ۱۹۶۰ به دوشیزه لمبتون اعطا شده بود به ایشان اهدا کرد. متن سخن‌رانی رئیس: علیاحضرتا، بانوان، آقایان، برای این جانب موجب نهایت خوش‌وقتی است که امروز پروفیسور لمبتون را که برای ما پیرامون اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجاریه سخن‌رانی می‌نماید به شما معرفی کنم. در این سخن‌رانی ما بر خود می‌بالیم زیرا پروفیسور لمبتون بزرگ‌ترین شخصیت صاحب‌نظر انگلیسی در مورد مسایل مربوط به ایران است.

ایشان از سال ۱۹۳۱ به امور ایران علاقه‌مند بوده و قسمتی از عمر خود را در آنجا گذرانده است. این ایام مشتمل بر پنج سالی است که با سمت وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران در طول سالهای جنگ جهانی اخیر خدمت کرده است؛ از آن زمان به بعد چندین بار از ایران بازدید و به نواحی مختلف کشور مزبور مسافرت کرده است و صاحب اطلاعات عمیقی در باب مسائل ایران است. پروفیسور لمبتون نه تنها در زمینه تاریخ و ادبیات کلاسیک ایران صاحب اطلاعات کم‌نظیری است بلکه به فارسی و به خصوص به دستور زبان مزبور تسلط کامل دارد و از امور سیاسی ایران مطلع و با مردم این مملکت آشناست و مؤلف مقالات و کتب متعددی نظیر مالک و زارع در ایران و سه لهجه محلی ایرانی است. دوشیزه لمبتون از سال ۱۹۵۲ به بعد کرسی استادی زبان فارسی در دانشگاه لندن را عهده‌دار است. ناطق امروز ما شخصیتی است که هم‌تا و تالی ندارد و یقین دارم سخن‌رانی امروز برای شما بی‌نهایت آموزنده و لذت‌بخش خواهد بود. اکنون با نهایت مسرت ایشان را معرفی می‌نمایم.

پس از سخن‌رانی لمبتون رئیس انجمن مجدداً از علیاحضرت اجازه می‌خواهد از تشریف فرمایی دوشیزه لمبتون تشکر کند. در ابتدای سخن‌رانی به ایجاز و اختصار در خصوص دوشیزه لمبتون و اطلاعات وسیع ایشان پیرامون تاریخ، عرف و عادات و زبان ایران صحبت شد ولی مقام دوشیزه لمبتون والاثر از اینهاست و به نظر اینجانب که مسلماً سفرای کبار حاضر در جلسه اظهارات مرا تأیید می‌نمایند. دوشیزه لمبتون گرانهاترین عامل ارتباط بین ما و ایران، کشور بزرگ و دوست و متحد ما در پیمان مرکزی سنتو محسوب می‌شوند. (فصیحی‌پور، سیمین، *جریانهای اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، تهران نوند (نوید سابق)، ۱۳۷۲، صص ۱۱۷ تا ۱۱۹).

3- en. wikipedia. org/wiki/nn-lambton.

۴- مهدی‌نیا، جعفر، *زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر*، تهران پانوس، ۱۳۷۳.

۵- دوشیزه لمبتون پس از مراجعت به وطن در سال ۱۹۵۳ به دانشجویی و در سال ۱۹۵۴ به مقام استادی ادبیات فارسی

دانشگاه لندن نایل آمد و در سال ۱۹۵۴ موفق به دریافت دکتری ادبیات فارسی شد. این مدرسه از مراکز باسابقه شرق‌شناسی، مطالعات اسلامی و تدریس به زبانهای شرقی در انگلستان است که چهره سرشناس بخش فارسی آن دوشیزه لمبتون بوده است. وی چند سال است که بازنشسته شده ولی کتاب دستور زبان و روش تدریس فارسی او که در سال ۱۹۵۳ توسط انتشارات کمبریج چاپ شده و نیز فرهنگ فارسی به انگلیسی او همچنان مورد استفاده دانشجویان و مراکز تدریس زبان فارسی در انگلستان است و در حال حاضر دکتر تورخان گنجی و آقای مرتون اعضای تمام وقت بخش فارسی این مدرسه‌اند.

دکتر گنجی که ایرانی و در تبریز درس خوانده است ریاست بخش را بر عهده دارد. کار اصلی او ادبیات ترکی و قفقازی است ولی در کنار تدریس آن بعضی دروس فارسی را نیز درس می‌دهد. آقای مرتون انگلیسی است و در حقیقت جای دوشیزه لمبتون استفاده شده است. او بیشتر علائق تاریخی دارد و متون تاریخی فارسی را تدریس می‌کند. برنامه درسی این بخش کمابیش مانند کمبریج است ولی به لحاظ مالی مشکلات کمبریج را ندارد و به لحاظ تهیه کتاب و منابع هم از امکانات خوبی برخوردار است. کتابخانه مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های شرق‌شناسی است که استفاده از آن نیز آسان است. (لمبتون، آ. ک. س، ایران عصر قاجار، ترجمه: سیمین فصیحی‌پور، تهران، جاودان خرد، ۱۳۷۵، صص ۴۴۸ و ۴۴۹).

۷- تربیت سنجابی، محمود، کودتاسازان، تهران، مؤسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۶، صص ۲۹ - ۲۸.

۸- لمبتون، آ. ک. س، ایران عصر قاجار، سیمین فصیحی‌پور، جاودان‌خرد، ۱۳۷۵، صص ۴۵۰ و ۴۵۱.

۹- کسانی که متن قرارداد کنسرسیوم سال ۱۹۵۴ را دیده‌اند می‌دانند که آن مفصل‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین و صعب‌الفهم‌ترین قراردادهای نفتی بود که تا آن زمان وجود داشت. قراردادی بود که می‌بایستی واقعیت امتیاز آن را زیر نقاب پنهان می‌کرد. عبارتهای متن فارسی گنگ‌تر و نامفهوم‌تر از آن بود که با یک یا دو بار خواندن معنی محصلی از آن دستگیر شود. متن قرارداد را نخست دکتر «لطفعلی صورتگر» به فارسی ترجمه کرد. «امینی» می‌گوید: «دیدم ترجمه‌ای کرده که من هر چه می‌خوانم نمی‌فهمم. گفتم آقا این چه جور است و فلان و بالاخره از فؤاد روحانی خواهش کردم ترجمه کرد. واقعا ترجمه خوبی هم کرد. طرفهای قرارداد می‌بایستی هر دو متن را امضا کنند و نمایندگان کنسرسیوم برای اینکه مطمئن شوند ترجمه‌ای را که ایرانیها تهیه کرده بودند به دوشیزه لمبتون که استاد کرسی فارسی در لندن بود دادند و او آن را به صورت نهایی درآورد.» (موحد، محمدعلی، خواب آشفته‌نفت: از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی، ج ۳، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۳، ص ۳۷۲).

۱۰- عضد قاجار، ابونصر، بازنگری تاریخ قاجاریه و روزگار آنان همراه با خاطرات نویسنده و تأملاتی چند در برخی از رویدادهای معاصر ایران، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۶، صص ۸۹ تا ۹۲.

۱۱- شهرام‌نیا، امیرمسعود، پارلمان‌تاریسم در ایران (بنیادهای فکری و زمینه‌های تاریخی در عصر مشروطیت)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۴۲۷.

۱۲- مقصودی مجتبی، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، تهران، روزنه، ۱۳۸۰، ص ۱۰۷.

۱۳- میرزایی دره‌سوری، غلامرضا، بختیارها و قاجاریه، تهران، ایل، بی‌نا، ص ۵۲.

۱۴- همان، ص ۱۰۴.

۱۵- تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، ص ۳۸۹.

۱۶- جریانه‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی، ص ۱۳۴.

۱۷- همان، ص ۱۳۶.

۱۸- زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر، تهران، پانوس، ۱۳۷۳، ص ۳۴۷.

۱۹- احتمال می‌رود شخص مذکور سرهنگ عبدالعظیم ولیان، شهردار سابق تهران باشد.

۲۰- <http://www.Bukharamagazin.com>

۲۱- زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر، ص ۳۴۶.

۲۲- طلوعی، محمود، چهره‌ها و یادها، خاطراتی از گذشته، تهران، علم، ۱۳۸۱، ص ۲۷۶.

۲۳- بزرگ‌علوی نویسنده چیره‌دست از خانواده‌های روحانی بود و به هنگام دانشجویی با ارانی آشنا شد و جزو گروه ۵۳ نفر دستگیر و زندانی شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ با صادق هدایت و مجتبی مینویی و مسعود فرزاد گروه «ریعه» را

- تشکیل داد. وی که به تحقیقات علمی نیز علاقه‌مند بود در رژیم شاه اعلام آمادگی کرد از آلمان به ایران بازگردد که ساواک با این امر مخالفت کرد.
- ۲۴- فاتح را انگلیسیها به دقت انتخاب کرده بودند. وی سابقه تحصیل در امریکا داشته است.
- ۲۵- چهره‌ها و یادها، صص ۲۸۷.
- ۲۶- ایرج اسکندری از اعضای گروه ۵۳ نفر و از مؤسسان حزب توده.
- ۲۷- دکتر مرتضی یزدی.
- ۲۸- خاطرات بزرگ علوی، به کوشش حمید احمدی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷، صص ۱۵۹.
- ۲۹- همان، صص ۲۴۲ - ۲۴۱.
- ۳۰- همان، صص ۲۴۳.
- ۳۱- همان، صص ۲۶۰.
- ۳۲- خامه‌ای، انور، خاطرات سیاسی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، صص ۲۶۳ - ۲۶۲.
- ۳۳- خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، اطلاعات ۱۳۷۱، صص ۷۵ و ۷۶.
- ۳۴- طبری، احسان، کژراهِ - خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، صص ۱۴۵.
- ۳۵- ایران عصر قاجار، صص ۴۵۸.
- ۳۶- همان.
- ۳۷- فضل‌الله صبحی مهتدی فرزند محمدحسین مهتدی از بهاییان معروف کاشان بود. زندگی وی بسیار پرماجر و مملو از فراز و نشیبهای عجیبی است. او شرح زندگی خود را در کتاب کتاب صبحی و پیام پدر به تفصیل نوشته است و چنان که خود شرح می‌دهد سالیان درازی را در قفقاز، عشق آباد، بخارا، سمرقند، تاشکند و مرو گذرانده و سپس به ایران آمد. او در ایران هم تقریباً به اغلب نقاط سفر کرده و در همه جا به عنوان مبلغ باهوش بهاییان به شمار رفته است. صبحی پس از خاتمه جنگ جهانی اول برای زیارت عبدالبهاء از راه بادکوبه و استانبول و بیروت به حیفا رفت و در آنجا مقرب درگاه شد و سالها کاتب عبدالبهاء گردید. وی مدت دوازده سال کاتب وحی و در کنار عبدالبهاء بود. وی پس از سالها بنا به عللی که بعدها در این کتاب شرح داده است از این دارو دسته سیاسی وابسته به استعمار بین‌المللی کناره گرفت و در عسرت مادی فراوانی به سر برد تا آنکه سرانجام به عنوان آموزگار استخدام شد و بعدها در اداره انتشارات و رادیو، برنامه کودکان را تنظیم می‌کرد و برای بچه‌ها قصه‌های شیرینی می‌گفت که مورد توجه همگان بود. صبحی در جمع‌آوری قصه‌ها و آداب و رسوم ایرانی زحمات زیادی کشید؛ به همین جهت به عضویت انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی انتخاب شد. صبحی اهل قلم و ادب و هنر بود و خط بسیار خوش و زیبایی داشت. او نخست بهایی قرصی بود ولی بعدها برخلاف داعیه دشمنانش که می‌گفتند او مسیحی شده، مرد مسلمان عارف مسلکی شد و در خدمت افراد بینوا مشهور بود.
- ۳۸- تربیت سنجابی، محمود، کودتاسازان، تهران، مؤسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۶.
- ۳۹- حسن ارفع، فرزند میرزا رضاخان ملقب به دانش ارفع‌الدوله به سال ۱۲۷۴ در شهر تغلیس به دنیا آمد. در دوازده سالگی وارد مدرسه نظام شد و تحصیلات خود را در دبیرستان نظام ژنو سوئیس، دبیرستان موناکو و دبیرستان نظام ترکیه به پایان رساند. در ۲۴ سالگی به استخدام ژاندارمری ایران درآمد. در سال ۱۳۰۶ برای گذراندن دانشگاه جنگ به پاریس اعزام شد. دارای مدرک تحصیلی «فرمانده عالی ستاد» و رئیس دانشکده افسری، رئیس اداره سواره نظام و با درجه سرتیپی رئیس رکن دوم ستاد ارتش در زمان جنگ جهانی دوم بود. در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ چندین بار ریاست ستاد ارتش و عالی‌ترین پست نظامی را به عهده داشت. نامبرده در سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۲۰ یکی از چهره‌های فعال سیاسی - اطلاعاتی ایران به شمار می‌رفت. وی علاوه بر حزب مخفی که با نام «نهضت ملی» در ارتش تأسیس کرد، گرداننده سه حزب سیاسی افق، آسیا - که توسط او و دکتر هومن معاون وزارت دربار و فراماسون به وجود آمده بود - به رهبری هادی سپهر و حزب سومکا به رهبری داود منشی‌زاده نیز بود. سرلشکر ارفع در زمان دولت احمد قوام (بهمن ۱۳۲۴) از ریاست ستاد ارتش برکنار و در اوایل ۱۳۲۵ به همراه گروهی دیگر از جمله میرزا کریم خان رشتی، جمال امامی و علی دشتی به اتهام توطئه علیه دولت بازداشت گردید. او پس از رهایی از زندان در اسفندماه همان سال با درجه سرلشکری بازنشسته شد و به فعالیتهای سیاسی خود ادامه داد.

در سال ۱۳۳۰ در زمان دولت حسین علاء به سمت وزارت راه منصوب شد و در سالهای پرآشوب ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ همچنان در متن حوادث سیاسی روز بود و منزل وی محل تجمع کانونهای سیاسی و نظامی علیه دولت مصدق محسوب می‌شد. وی پس از کودتای ۲۸ مرداد عالی‌ترین نشان (نشان درجه یک رستاخیز) را دریافت داشت. از سال ۱۳۳۶ به مدت چهار سال سفیر ایران در ترکیه بود و در سال ۱۳۳۷ موافقت‌نامه معروف دفاعی ایران و آمریکا را با سفیر ترکیه به امضا رساند. این موافقت‌نامه در واقع چک سفید امضای اشغال نظامی ایران توسط آمریکا در شرایط ضروری بود. ارفع از سال ۱۳۴۰ به مدت یک سال سفارت ایران در پاکستان را برعهده داشت و پس از آن تا آخر عمر در تهران اقامت نمود.

۴۰- محسن صدراالاشرف فرزند سیدحسین فخرالذاکرین در سال ۱۲۵۰ در خانواده‌ای روحانی در محلات به دنیا آمد. پدر او سیدحسین روضه‌خوان بود. سیدمحسن صدر پس از تحصیل علوم دینی معمم شد و مدتی شغل پدر را در پیش گرفت تا اینکه به تهران آمد و به جای عموییش سید صدرالدین ملقب به صدراالاشرف معلم یکی از پسران ناصرالدین شاه شد. صدراالاشرف در اوایل مشروطیت وارد وزارت عدلیه شد. بعد از بمباران مجلس و بازداشت عده‌ای از آزادیخواهان به فرمان محمدعلی شاه برای بازجویی از زندانیان و تعیین تکلیف آنان به باغشاه محل بازداشت زندانیان فراخوانده شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ ابتدا به ریاست استیناف آذربایجان منصوب شد و در تشکیلات نوین عدلیه ابتدا معاونت کل دادستان سپس به ریاست دادگاه انتظامی قضاوت و سرانجام به ریاست شعبه تمیز و دادستانی کل دیوان تمیز رسید. در شهریور ۱۳۱۲ برای نخستین بار در دوره دوم نخست‌وزیری فروغی به وزارت دادگستری منصوب شد. صدراالاشرف بعد از منصوب شدن فروغی در کابینه جم در مقام وزارت دادگستری باقی ماند تا اینکه در جریان تعقیب علی منصور وزیر راه و متهمان پرونده وزارت راه که به تبرئه متهمان انجامید خود او نیز مغضوب گردید و در مهرماه ۱۳۱۵ از وزارت معزول و خانه‌نشین شد.

صدراالاشرف در ادوار یازدهم تا چهاردهم مجلس شورای ملی نمایندگی محلات و خمین را به عهده داشت و تا هنگام نخست‌وزیری وکیل مجلس بود. او در تیرماه ۱۳۲۴ بعد از کابینه حکیمی نخست‌وزیر ایران شد که اقلیت مجلس به رهبری دکتر مصدق و نمایندگان حزب توده با نخست‌وزیری او مخالفت کردند و تا یک ماه توانست اعضای کابینه خود را به مجلس معرفی کند. اوضاع آذربایجان در دوران نخست‌وزیری وی رو به وخامت گذاشت و با تشکیل فرقه دمکرات به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری مقدمات قیام مسلحانه در آذربایجان تحت حمایت سربازان ارتش سرخ فراهم شد. صدراالاشرف سرانجام پس از قریب چهار ماه نخست‌وزیری تحت فشار اقلیت مجلس و تحریکات ارتش سرخ در مناطق شمالی کشور و وخامت اوضاع در آبان ۱۳۲۴ استعفا کرد. او پس از کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری مدتی بی‌کار بود تا اینکه در ۱۳۲۹ در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا استاندار خراسان شد ولی بعد از انتخاب دکتر مصدق به نخست‌وزیری از کار برکنار شد. صدراالاشرف بعد از کودتای ۲۸ مرداد به سناتور انتخاب شد و در سال ۱۳۳۴ بعد از استعفای تقی‌زاده به ریاست مجلس سنا انتخاب و در سال ۱۳۴۱ در ۹۱ سالگی درگذشت.

۴۱- خاطرات سیاسی، ص ۴۴۰.

۴۲- ناصر انقطاع همواره دلبستگی خاصی به کار مطبوعات داشت. در سیزده سالگی هنگامی که دانش‌آموز دبستان بود اولین نوشته‌های او در هفته‌نامه بیویو که به مدیریت «عماد عصار» منتشر می‌شد چاپ گردید. پس از آن در حالی که هنوز به بیست سالگی نرسیده بود به طرح و تنظیم جدول کلمات متقاطع و کاریکاتور در روزنامه‌های گوناگون پرداخت. در جوانی به فعالیت سیاسی مشغول شد و پس از ۲۸ مرداد مدتی از کارهای سیاسی کناره گرفت و به کار پژوهش در زمینه زبان فارسی و ریشه‌یابی واژه‌ها و تاریخ ایران پرداخت. نوشته‌های او در کیهان و اطلاعات سپس روزنامه رستاخیز چاپ می‌شد. وی فارغ‌التحصیل دانشکده روزنامه‌نگاری و علوم اجتماعی است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اوایل سال ۱۹۸۶ به لس‌آنجلس رفت و با نشریه پیام ایران همکاری کرد. و در اوایل سال ۱۹۸۷ یکی از بنیانگذاران نشریه روزانه صبح ایران شد و به مدت ده سال سردبیری این نشریه را به عهده داشت.

۴۳- انقطاع، ناصر، پنجاه سال با پان ایرانیستها، کالیفرنیا، لس‌آنجلس، شرکت کتاب، ۲۰۰۱ میلادی (۱۳۷۹) صص ۴۷ - ۴۱.

۴۴- متأسفانه نه پزشکیپور و عاملی آن صداقت را داشتند که اصل موضوع را بیان کنند و نه درون حزب پان ایرانیست افرادی بودند که موضوع را پی گیرند. اما کارنامه شش دهه حزب پان ایرانیست چه در دوران نهضت ملی شدن نفت و چه پس از کودتای (۱۳۵۷ - ۱۳۳۲) نشانگر هم سویی و همراهی با انگلستان بود و حتی در قضیه بحرین، حزب نعل

وارونه زد چون هیچ‌کدام از مخالفان ظاهری حزب توسط رژیم دستگیر نشده، حتی به مراجع ذی‌ربط چون ساواک هم احضار نگردیدند و تا پایان فروپاشی نظام شاهنشاهی مدافعان آن آیین بودند. پس از انحلال حزب رستاخیز پان‌ایرانیست‌ها مدافع نظام شاهنشاهی ماندند.

۴۵- ایران عصر قاجار، ص ۴۷۴.

۴۶- علم، مصطفی، نفت، قدرت و اصول پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، چاپخس ۱۳۷۷.
 ۴۷- رابین زینر قبلا برای MI6 کار کرده بود. او فارسی را سلیس صحبت می‌کرد و همه رهبران سیاسی ایران را می‌شناخت اما به رغم همه خصوصیاتش جاسوسی معمولی نبود. یک امریکایی که به بررسی فعالیت‌های حرفه‌ای پرداخته او را مردی چند شخصیتی توصیف می‌کند. «زینر» قدرت خارق‌العاده‌ای در ترکیب فکر بلندش با زندگی‌ای پست داشت. او زندگی‌اش را میان شایعات و مباحث، چه در زمینه فلسفه و مذهب و چه در مورد نقاط ضعف بشر، می‌گذراند، مشروب زیاد می‌خورد و از داروهایی برای افزایش ادراک حسی واقعات ازلی استفاده می‌کرد. به آنهایی که مایل به شناخت سیاست ایران بودند خواندن کتاب «لوتیس کرول» از میان آینه را توصیه می‌کرد. به رؤسایش همان چیزهایی را می‌گفت که مایل به شنیدنش بودند. خلق و خوی‌اش به او اجازه فعالیت در عملیات شرارت‌بار امنیتی را نمی‌داد و قدرت لازم برای انجام دادن اعمال سری را هم نداشت. زینر یک خوش‌گذران آکسفوردی بود که به مأموری مخفی مبدل شده بود. در اوایل سال ۱۳۳۱ موریسن زینر را به عنوان قائم‌مقام کنسول انگلیس در تهران منصوب کرد. زینر اغلب اوقات خود را به ملاقات با گروه‌های مخالف می‌گذراند و روشهایی را برای سرنگونی مصدق به آنها پیشنهاد می‌داد. او نخستین فرد خارجی در ایران بود که وظیفه‌اش برانداختن دولت مصدق بود. پیشرفت و موفقیت او جبهه کسانی را که در لندن اعتقاد به براندازی مصدق از طریق عملیات پنهانی داشتند، تقویت می‌کرد. (کینز، استیون، همه آدمهای شاه، ترجمه منیژه شیخ‌جوادی (بهباد)، تهران، پیکان، ۱۳۸۲، ص ۱۶۸).

۴۸- ایران عصر قاجار، ص ۴۷۵.

۴۹- همان، صص ۳۴۶ - ۳۴۵.

۵۰- همان، ص ۳۵۸.

۵۱- همان، ص ۳۵۹.

۵۲- علم، مصطفی، نفت، قدرت و اصول پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، چاپخس، ۱۳۷۷، ص ۳۶۳.

۵۳- به نظر می‌رسد که این نوع برخورد ناشی از سوءظن نبود بلکه نوعی القای مطلب بود تا از این رهگذر شاید بتوان به روحانیت مبارز مورد حمایت مردم ضربه‌ای وارد کرد.

۵۴- پیدایش نهضت توانمند و مردمی آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی با نقش مؤثر «جمعیت فداییان اسلام» اهداف ضداستعماری و استقلال‌طلبانه‌ای در پی داشت که بویژه در نهضت ملی کردن صنعت نفت نمود پیدا کرد. «جورج میدلتون» کاردار سفارت انگلیس، آیت‌الله کاشانی را با کینه‌توزی (یک عوام فریب آب زیر کاه مفسد و ضدغربی) می‌خواند و «آن لمبتون» از گرداندگان شبکه اینتلینس سرویس در ایران نوشت: «مادام که نهضت ملی کردن صنعت نفت از سوی روحانیون با اصطلاحات اسلامی توجیه نشد از پشتیبانی گسترده مردم برخوردار نبود. (شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵).

۵۵- همان، ص ۳۶۴.

۵۶- بیل، جیمز و ویلیام راجر لوتیس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، گفتار ۱۳۷۲، ص ۳۷۳.

۵۷- همان، ص ۴۰۲.

۵۸- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ص ۵۴.

۵۹- خواب آشفته نفت: از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی، تهران، نشر کارنامه، سه جلد ۱۳۸۳، ص ۱۰۸.

۶۰- همان، ص ۲۸۴.

۶۱- تحولات سیاسی - اجتماعی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، ص ۱۴۱.

۶۲- خواب آشفته نفت: از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی، ج ۳، ص ۱۳۹.

۶۳- خاطرات سیاسی، ص ۲۷۷.

۶۴- همان، ص ۳۱۰.

۶۵- ملیحه نعیمی، از مأمورین قدیم اینتلجنت سرویس و از کارگزاران بهاییت.

۶۶- شاهپور راسخ، فرزند احمد به سال ۱۳۰۳ در تهران متولد شد. مادرش خانم قدس ایران و پدرش از تجار معروف تهران بود. وی دبیر آموزش و پرورش بود و در سال ۱۳۲۶ به علت ترک محل خدمت و ادامه تحصیل منتظر خدمت شد. پس از اخذ دکتری جامعه‌شناسی به عنوان استاد دانشگاه و معاون سازمان برنامه و بودجه برگزیده شد. در طول خدمت نشانهای همایون، قلدردانی و کار دریافت نمود و سفرهای متعددی به خارج از کشور داشته است، از جمله به همراه اشرف پهلوی جهت شرکت در کنفرانس بین‌المللی زن در مکزیکوسیتی، به آن کشور رفت. نامبرده و همسرش از مبلغین فرقه بهاییت بوده در مجله سخن مقالاتی می‌نوشت.

۶۷- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران: ۱۳۴۴/۸/۱۹.

۶۸- حسن عرب فرزند اکبر به سال ۱۳۰۱ در تهران و در خانواده‌ای لبنانی‌الاصل به دنیا آمد. درباره تحصیلات وی در اسناد موجود مطلبی ثبت نشده است. نامبرده یکی از مخالفان حزب توده بود که چندین بار توسط عناصر آن حزب مضروب شد. او در مخالفت با مصدق در سال ۱۳۳۲ در بیروت با روزنامه‌های لبنانی مصاحبه می‌کرد. مشارالیه از عوامل انگلیس بود که با شرکت افسران انگلیسی و به منظور طرح نقشه و ایجاد تحرکاتی علیه مستشاران امریکایی در منزلش جلسه تشکیل می‌داد و در سال ۱۳۳۰ پس از دستگیری «ناوارا» جاسوس انگلیس مدتی به کشور عراق فرار کرد. حسن عرب مدیر روزنامه پرچم خاورمیانه بود که بعداً به نشریه سیاسی خوزستان تغییر نام داد. در سال ۱۳۳۶ فروشگاه مطبوعاتی بین‌المللی توسط نامبرده در شیراز تأسیس شد.

نامبرده با ساواک همکاری داشته در باند قاجاق «حمیدرضا پهلوی» و «نعمت‌الله کلان» کارمند شهربانی و «تقی علوی‌کیا» برادر «تیمسار علوی‌کیا» و ایادی مسئول توزیع هروئین در شهرستانها بود. مشارالیه مالک چندین کاباره و مرکز فساد در تهران و آبادان بود و در تجارت زنان بدنام از اروپا و کشورهای عربی به ایران دست داشت و هتلهای وی در آبادان مرکز جاسوسی برای انگلیس و سرویسهای اطلاعاتی بود. در سال ۱۳۵۴ «سکینه سادات» خواهر انورسادات را جهت تفریح به ایران آورد. حسن عرب با دربار پهلوی ارتباط نزدیک داشت و در این زمینه مکاتبات زیادی به مناسبتهای مختلف با شاه و فرح می‌کرد و از طرف آنها از وی تشکر شده است. نامبرده نیز با سوءاستفاده از این ارتباطات از مردم باج می‌گرفت. او از طرف شاه نشان درجه یک رستخیز دریافت نمود و «رحمت اتابکی» سفیر ایران در لبنان وی را مستحق تقدیر معرفی کرد. همچنین حسن عرب به روایت اسناد ساواک دوست صمیمی دکتر منوچهر اقبال بود. (مطبوعات عصر پهلوی، مجله خواندنیها، تهران مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، صص ۳۵۸ - ۳۵۷).

۶۹- خاندان ابتهاج نیز در زمره خاندانهای بهایی می‌باشد.

۷۰- تربیت سنجایی، محمود، کودتاسازان، تهران، مؤسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۶، ص ۳۱.

۷۱- خاطرات سرریدر ویلیام بولارد سفیرکبیر انگلستان در ایران، نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه، ترجمه: غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.

۷۲- دوشیزه لمبتون مدال «خادم نظام امپراتوری بریتانیا» را گرفت.

۷۳- زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر، ص ۳۷۴.

۷۴- حضور نیروی ژاندارمری جهت حمایت از لمبتون حاکی از اطلاع بخشی از دستگاههای دولتی و یا دولتمردان و سیاست‌بازان ایرانی از نوع فعالیتهای وی بوده و بیشتر حاکی از نفوذ استعمار انگلیس در دستگاههای ایرانی است. کمابینکه چنین نفوذی در شهربانی هم ملحوظ بود.

۷۵- جریانهای اصلی تاریخنگاری در دوره پهلوی، ص ۶۹.

۷۶- همان، ص ۶۹.

۷۷- همان، ص ۷۵.